

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال دوم
شماره ۱۸ - شهریور ۱۳۸۰ - سپتامبر ۲۰۰۱

حرف دل آقای حجاریان

اخیراً نظریه پرداز جناح اصلاح طلب در حاکمیت، آقای سعید حجاریان فرمایشاتی در پیرامون مهاجرین و پناهندگان ایرانی ارائه داده‌اند که موجب پاره‌ای بحث‌های داغ در خارج از کشور گردیده است. داغ از این جهت که اپوزیسیون تقلبی را به خشم آورده و حسابهایش را برهم ریخته و دست به ناله و زاری برداشته و پیروان مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران را که به زیاده دان تاریخ تعلق دارند به تحریف تاریخ ایران واداشته است. خوب است که برای روشنی مرزها تلاش کنیم تا حساب ایرانیان وطن پرست و انقلابی از بی‌وطنان و ضد انقلابی جدا باشد. مطالب توفان در این عرصه و بویژه در برخورد این آقایان به باصطلاح موج سوم است که سنگ سینه این موج را که خود از ایران طرد کرده‌اند به سینه می‌زنند. حکایت آنها حکایت آن "کاکا سیاه" است که کودکی را در بغل گرفته بود و کودک از ترس "کاکا سیاه" شیونش بر هوا بود و "کاکا سیاه" برای دلداری و ساکت کردن کودک تلاش می‌کرد. علت فرار مردم ایران وجود "کاکا سیاه" عماله بسر و ارتجاعی جمهوری سیاه اسلامی است.

در میزگرد بررسی تاثیر حادثه کوی دانشگاه بر جامعه و دانشگاه در آستانه فرارسیدن دومین سالگرد حادثه ۱۸ تیر روز شنبه ۱۶ تیرماه ۱۳۸۰ که با حضور دکتر داود سلیمانی نماینده تهران، اصلاح طلب، عضو کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی، عضو جبهه مشارکت ایران اسلامی تشکیل شد وی به نکاتی اشاره کرد که ما مشابه آنها را، هم در گفتار آقای خاتمی و هم در گفتار و تفسیرهای آقای حجاریان تئورسین جبهه اصلاح طلبان دیده‌ایم. ما به این نظریات برای یادآوری اشاره می‌کنیم تا خود فریبان نتوانند دیگران را بفریبند.

آقای سلیمانی چنین گفت: "خوشبختانه در روزهای ادامه در صفحه ۲

آریل شارون یک جنایتکار جنگی است

فلسطینیها به "خشونت" مبادرت نورزند و در مقابل تجاوزات اسرائیل و خواب کردن خانه و کاشانه خود سکوت اختیار کنند. این منطق دموکراتیک امپریالیسم و صهیونیسم است. تا صهیونیسم در اسرائیل بر قدرت است منطقه فلسطین و خاور میانه روی صلح نخواهد ادامه در صفحه ۹

روزی نیست که صهیونیستها با وقاحت هر چه تمامتر مردم فلسطین را به گلوله نیندند. آنها همراه با رسانه‌های امپریالیستی که وظیفه سانور افکار عمومی را در جهان بعهدہ دارند مرتب از خشونت فلسطینیها سخن میرانند که گویا صبر اسرائیلی‌ها را لبریز کرده‌اند. آنها میگویند که خواستار مذاکره هستند بشرط آنکه

کیانوری جاسوس، فرزند خلق نیست

هست و شبی نیست که مردم ایران از ترس این هیولا خواب راحت به چشمانشان برود. مردم ایران لیکن خواهان موفقیت آقای خامنه‌ای و خط امام در انجام وظایف بربرمنشانه‌شان نیستند. خواهان ابطال آنها هستند.

خط امام همان خطی بود که به شهادت خلخال نامزد انتخاباتی حزب توده ایران به همه آن جنایات تکان دهنده بویژه در کردستان ایران صحنه گذارد و حکم قتل عام زندانیان سیاسی ایران را پس از حمله مجاهدین به ایران و پایان جنگ با عراق برای زهر چشم گرفتن و انتقامجویی صادر کرد.

کیانوری هنوز زنده بود که "سوسیالیسمش" در اتحاد جماهیر شوروی "سوسیالیستی" (بخوانید سوسیال امپریالیستی-توفان) مانند یک خانه مقواتی در هم شکست. طبقه کارگر شوروی اعتمادی به آن دستگاه مافیائی موجود نداشت که مسلحانه به حمایت از آن برخیزد. بر عکس با بی اعتنائی به سقوط دسته‌ای و روی کار آمدن دسته دیگر که هوادار بازار باز اقتصادی بودند نظاره کرد و به علت فقدان رهبری یک حزب کمونیستی در بیعملی مطلق باقی ماند. این خانه مقواتی درهم ریخت زیرا از درون پوسیده بود. از همان زمانی گنبدیده گیش معلوم شد که داماد خروشچف روزنامه "ایزوستیا" را در دست گرفت و دختر برژنف در راس وزارت فرهنگ قرار گرفت که داستانهای رشوه‌خواریش بر سر هر کوی و برزنی بر سر زبان بود. استالین مانند یک سرباز ساده‌ی بلشویک جان سپرد و خروشچف و برژنف و یلتسین و گورباچف که میلیونها روبل مخارج زندگیشان بود و برای برخی هنوز هست، در آلف و الوف زندگی کردند و آقای روبرت فیشر خواننده موسیقی جاز آمریکا را به کرملین دعوت می‌کردند تا برایشان موسیقی رقص بزنند. این خانه از پای بست ویران بود، از آن نظر از هم پاشیده که در راس آن علی‌الوفها، گورباچفها، یلتسینها، پوتینها و نظایر آنها قرار داشتند که هر کدام بخشی از مافیای روس را می‌گردانند. شوروی ماهیتاً سوسیالیستی نبود که بشود همکاری با آنها را با نظریه انتروناسیونالیسم پرولتاری ادامه در صفحه ۵

...من جمهوری اسلامی ایران را دوست می‌دارم و هوادار جدی خط امام هستم و در باره حکم دادگاه در باره خودم هم آن را پذیرا می‌باشم.

"...و این ددمتشی با زندانیان توده‌ای درست به این علت بود که زندانیان توده‌ای، حتی آنان که به اعدام محکوم شده بودند، همواره از جمهوری اسلامی و خط امام پشتیبانی کردند."

"حضرت آیت‌الله... آیا همه آنچه در این نامه نوشته‌ام و به وجدان انسانیم سوگند که یک کلمه از آن خلاف واقع و حقیقت نیست، در چارچوب عدالت اسلامی می‌گنجد؟ این درد را به چه کسی می‌توان گفت؟ تا کنون من شرمم آمده که حتی بدوستانم این را بگویم."

"...این انگیزه را داشتند که "دلیلی" برای درهم شکستن حزبی که در چهار سال فعالیت قانونی خود، علیرغم انواع فشارها، هم از طرف نظام جمهوری اسلامی و هم از سوی نیروهای ارتجاعی و سایر گروه‌های راست و چپ‌نما همواره و بطور تزلزل ناپذیر از انقلاب بی‌دریغ و با همه امکانات دفاع کرده و در همه رفراندم‌های نظام با رای مثبت شرکت کرده است، "توجیهی مردم پسند" بسازند."

...موفقیت شما را در انجام وظایف بسیار سنگینی که در این مرحله بی‌اندازه حساس از زندگی میهن عزیزمان بعهدہ شما گذاشته شده است، خوانستارم" (نقل قولها همه از نامه صمیمانه آیت‌الله نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده به ولی فقیه عالیقدر آیت‌الله خامنه‌ای مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۶۸ است).

بر این کلمات قصار، متفکرانه و متصفانه مرور کنید و درجه ذلت و تحقیر انسان را محک زیند. جای نگرانی نیست، خامنه‌ای با توصیه آقای کیانوری به انجام وظایف سنگین و دشوار خویش مشغول بود و

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

حجاریان...

اول دانشجویان صف خود را از کسانی که در صدد موج سواری بودند جدا کرده و با عقلانیت و حرکت در بستر قانونی اجازه سوء استفاده را از آنها گرفتند لذا بحران را مهار کردند (تکیه از توفان).

در اینجا شخص ایشان به روشنی خط روشنی میان دانشجویان مستقل و انقلابی و آن دانشجویانی که زیر سلطه دفتر تحکیم وحدت برای ایجاد وحشت هستند می‌کشد. اصطلاح "سوء استفاده" از نظر وی مبارزه علیه مجموعه رژیم حاکم و اصطلاح "عقلانیت" منظور حمایت از نظام محسوب می‌گردد.

وی در مورد جنایات کوی دانشگاه که آنرا "حادثه" می‌خواند در پاسخ دانشجویی که آنرا ناشی از دو جریان افراطی میدانست؟! گفت: "موافق نیستم که دو جریان افراطی باعث ایجاد حادثه شده بود. بعد از حادثه در همان دوران هم در مصاحبه‌ها گفتم که اعتراض به یک مسئله در کوی یک امر طبیعی بود ولی اصولاً با مدیریت کوی و دخالت دانشجویان دیگر پایان می‌یافت. در حادثه کوی بحث در مورد نحوه برخورد با حرکت دانشجویی است. ما قبول داریم که خروج آنها از کوی غیرقانونی بود اما واقعاً با یک تجمع غیرقانونی چگونه باید برخورد شود؟ معتقد هزینه‌ای که برای کنترل یک راهپیمایی غیرقانونی به گفته نیروی انتظامی پرداخت شده متناسب با این راهپیمایی نیست" (تکیه از توفان).

پس انتقاد جناح اصلاح طلب نسبت به دانشجویان این است که چرا زیر سلطه "دفتر تحکیم وحدت" نمانده‌اند و تلاش ورزیده‌اند با جدا کردن صف دانشجویان مستقل و انقلابی پیوند خود را با مجموعه مردم که در بیرون دانشگاه هستند برقرار کنند. این کار از نظر جناح اصلاح طلب غیر قانونی است. کار غیر قانونی نیز مستوجب مجازات است و از این زاویه دید، اصلاح طلبان گلیه‌ای از محافظه کاران ندارند، زیرا هر چه باشد آنها نیز در چارچوب وظایف قانونی خود عمل کرده و یک حرکت بدون اجازه و غیر قانونی را در هم شکسته‌اند. این اقدام محافظه کاران ماهیتاً مغایر اوامر آقای خاتمی نیست که همه را به رعایت قانون دعوت می‌کند. ایراد از نظر اصلاح طلبان نوع مجازات است که گویا متناسب نوع جرم نیست. همین و بس.

وی در مورد مجازات دانشجویان و شکنجه آنها می‌گوید: "افرادی که حدود ۲۰۰ نفر بودند و در روزهای ۱۸ و ۱۹ تیرماه دستگیر شدند آزاد شدند به هر حال بهتر است نظام از موضع دانشگاهی و رافت با بقیه آنها نیز برخورد کرده و اگر تنبیهی حاصل شده آنها را مورد رافت قرار دهد، ضمن آن که باز هم معتقدیم احکام صادره با مسایل انجام شده تناسب ندارد" (تکیه از توفان).

نظر روشن است، اگر دانشجویان از عمل خود متنبه شده و توبه کرده حتی اگر این توبه زیر شکنجه بوده باشد، باید آزاد شود ولی اگر هنوز متنبه نشده باید وی را در زندان نگاه داشت و مجازات باید متناسب با عملش طوری باشد که سرانجام چشمش کور متنبه بشود. مثلاً نمی‌شود کسی را که فقط شعار داده و کار دیگری نکرده است وحشیانه شکنجه کرد. ده ضربه شلاق نیز کافیت ولی آنکه اعلامیه چاپ کرده و پخش کرده و جای چاپخانه و اسم دوستانش را نمی‌گوید باید متناسب با عملش مجازات شود.

وی همچنین در مورد احمد باطنی دانشجویی که توبه نامه نوشته است و با پرافراشتن لباس خونین دوستش بر سر دست و نشان دادن آن به خبرنگاران در صفحه اول مطبوعات جهان جای گرفته است، می‌گوید: "مثلاً در مورد احمد باطنی که گفته می‌شود جرم او تنها بالا بردن یک پیراهن خونی بود، محکومیت ۱۵ سال عادلانه و منصفانه نیست باید مورد رافت قرار گیرد" (تکیه از توفان).

البته ما منتظر پیشنهاد جناب ایشان در مورد یک محکومیت عادلانه مثلاً ۵ ساله که منصفانه هم باشد هستیم. ما نمی‌دانیم نظر ایشان در مورد دو سال چه باشد. برای ما جای چانه بستن پایین هنوز باز است. انتقاد "منصفانه" ایشان نه بر سر اصل قضیه بلکه بر سر درجه شقاوت و یا بقول ایشان درجه رافت و عذوق رژیم است.

وی می‌افزاید: "باطنی به کمیسیون اصل ۹۰ نامه‌ای نوشته و این کمیسیون نیز در حال پیگیری آن است. در حال حاضر ۱۶-۱۷ دانشجوی دیگر نیز در بند هستند که با پیگیریهای خود خواستار عفو آنها از مقام رهبری هستیم" (تکیه از توفان).

نخست اینکه نام این ۱۶ و یا ۱۷ شاید هم ۲۰ الی ۳۰ نفر دیگر گفته نمی‌شود و دو دیگر آنکه اصلاح طلبان بدنبال عفو آنها هستند و نه آزادی بی قید و شرط آنها. پس از نظر اصلاح طلبان جرمی حادث شده که باید رتوفانه و متناسب با ماهیت آن مجازات شود. درک اصلاح طلبان در برخورد به دانشجویان مستقل و انقلابی روشن است. جرمشان مسجل است و اصل محکومیتشان نیز اشکالی ندارد این است که باید بجای طی دوران رسمی و قانونی محکومیت، مورد عفو قرار بگیرند. زیرا آنها بهر صورت مقصرند. این رژیم است که باید رافت نشان دهد و دست پیش را بگیرد که پس نیفتد و آنها را مورد عفو قرار دهد.

آری، شکنجه آنها کافی نیست، نقض حقوق قانونی و انسانی آنها کافی نیست، این متهمین نیستند که در جایگاه عوضی نشسته‌اند، آنها مجرمند که مستحق عفو و بخشش امام می‌باشند و حتماً باید از اینکه مورد عفو قرار گرفته‌اند شادمان نیز باشند.

ایشان ادامه می‌دهد: "سحابی و گنجی برای آرام کردن دانشجویان به کوی آمدند، دکتر رهامی به عنوان فردی شناخته شده در نظام وارد صحنه شد. وی می‌خواست به دانشجویان اعلام کند که نظام از آنها دفاع می‌کند." البته نمی‌گوید که با این نیت تا دانشجویان راضی شوند و از آمدن به حیابانها و جلب توجه مردم و ایجاد یک جنبش توده‌ای دست بردارند.

حال به سخنان نفز آقای حجاریان توجه کنید:

"فقدان انسجام به ویژه در نبود یک استراتژی روشن، عدم فرماندهی واحد، موجب تندروی یا کندرویهایی می‌شود که می‌تواند خطر آفرین باشد. حوادث هفته گذشته ثابت کرد آن گروهی و کانونهای سیاسی که برای نفوذ و سربازگیری از جنبش دانشجویی، دانشجویان را از ارتباط مستمر و سازنده با جریانهای سیاسی درون نظام برحذر می‌داشتند و علیه برخی از گروههای سیاسی رقیب در محیط دانشگاه سمپاشی می‌کردند تا چه حد مصالح جنبش دانشجویی را نادیده گرفته‌اند...."

در سطح جنبش دانشجویی نیز دفتر تحکیم وحدت به حکم سابقه تجربه و هویت اسلامی و انقلابی خود تنها نهاد دانشجویی است که ظرفیت نمایندگی این جنبش را داراست. تضعیف این نهاد نتیجه‌ای جز ایجاد تفرقه در سطح جنبش دانشجویی، سوء استفاده جریانه‌های معاند نظام از ظرفیتهای جنبش و سپردن این جنبش به دم تیغ خشونت طلبان و نهایتاً ایجاد یاس و سرخوردگی در سطح جنبش نتیجه دیگری ندارد.

به گمان ما، جبهه دوم خرداد از جریان دانشجویی گرفته تا احزاب و مطبوعات در قبال آشوبهای اخیر، حد مطلوبی از آگاهی، حتی مسئولیت نسبت به انقلاب و نظام و جریان نوسازی سیاسی از خود نشان داد. اوج این امر و مسئولیت زمانی به نمایش گذاشته شد که جریان دانشجویی با مظلومیت تمام و برای خنثی کردن توطئه‌ای که علیه دولت و فرآیند مردم سالاری در جریان بود، در یک تصمیم‌گیری تاریخی تعویق پیگیری مطالبات بحق خود را اعلام کرد (نقل از مقاله سعید حجاریان تئورسین اصلاحات در نشریه عصر ما مورخ ۱۳۷۸/۲/۸) (تکیه همه جا از توفان است). اپوزیسیون تقلبی ایران در خارج از کشور همان نقش دفتر تحکیم وحدت را در دانشگاه بازی می‌کند. و این عمل چقدر شرم‌آور است.

پس تا اینجا روشن شد که اصلاح طلبان چگونه فکر می‌کنند و حرف دلشان چیست.

همین آقای حجاریان که دانشجویان انقلابی را ادامه در صفحه ۳

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

حجاریان...

آشوبگران می‌داند و سخنان بالا را بر لب رانده و حتی این نظریه از جانب آقای سلیمانی که وردست ایشان است مجدداً تأیید شده است بناگهان به یاد سالگرد فاجعه دانشگاه تبریز افتاده. بیامی ارسال کرده که اپوزیسیون قلبی خارج از کشور را سخت در حیرت فرو برده است. حقیقتاً چه جای تعجب دارد؟ ما از حیرت اپوزیسیون حیرت زده در حیرتیم؟

ایشان می‌فرمایند: از راه دور خدمت دانشجویان دانشگاه تبریز دومین سالگرد حمله به این دانشگاه را تسلیت عرض می‌کنم و به همه دوستان صدمه دیده در این واقعه و برای همه دوستانی که به زندان افتاده‌اند طلب شفا و طلب استخلاص می‌کنم (آمین و رب العالمین - توفان) و به خصوص برای رئیس محترم این دانشگاه که در این واقعه مؤلمه (منظور ایشان همان حادثه معروف است و نه فاجعه - توفان) دچار صدمات جدی شدند، آرزوی بهبودی و خیر می‌کنم. گویا سومین موج مهاجرت در کشور ما بعد از انقلاب و پس از واقعه کوی دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز رخ داده است و این موج مهاجرت با امواج قبلی کاملاً متفاوت است، چون در دو موج اولی بالاخره عناصری از کشور رفتند که هیچ علاقه‌ای به این زاد و بوم نداشتند، اما در این واقعه کسانی میل به مهاجرت پیدا کردند که دلشان برای این کشور می‌تپد و برای توسعه مثل ما مجبور می‌شود تعدادی از فرزندان خود را از دست بدهد و از نعمت وجود آنها در داخل کشور محروم بماند...

دانشگاه تبریز در این جهات شاید مظلوم‌تر بود، چون در آن دانشگاه حتی صدای دانشجویان به گوش مردم هم نرسید و مردم ایران از کم و کیف وقایع تبریز چندان آگاهی پیدا نکردند. این وقایع از درون، آدم را دچار انقلاب و دلهره و نگرانی می‌کند (و ما اصلاح طلبان نیز صدایش را نه تنها در نیاوریم، حالا هم صدایش را در نمی‌آوریم و دامنه آن جنایات را که موجب دلهره و نگرانی است بر ملا نمی‌کنیم تا مردم ایران هنوز نیز در بی‌اطلاعی باقی بمانند و دشمنان خود را نشانند - توفان).

واقعه‌ی این موج سوم به حد دشمنی کسانی بود که خانگی محسوب می‌شوند به قول حافظ:

با دشمنی که غماض خانگی است چه باید کرد.

در مقابل دشمن بیرون می‌توان صدا را به تعرض بلند کرد چون خداوند فرموده است که می‌توان بر کسانی که به ایشان ظلم شده صدایشان را بلند کند و برایشان حرفی نیست اما در واقعه‌ی کوی این امر برای ما دانشجویان قبیح است. چون باید این دردها را درون سینه‌ها نهفته داریم و دم برنیاوریم.

از قزاق، هم آنها که دانشجویان را سرکوب کرده و موجب موج سوم شده‌اند و هم آنها که خود موج سوم محسوب می‌شوند هر دو خانگی و خودی و وطن پرست می‌باشند. شکایت آقای حجاریان در این است که چرا خودیها به

جان هم افتاده‌اند و نیروی خود را برای سرکوب غیر خودیها که در موج اول و دوم بودند صرف نمی‌کنند و صدایشان را طبق فرموده خدا، برای آنها بلند نمی‌کنند.

در همین سخنان آقای حجاریان عدم صداقت به وضوح روشن است زیرا ایشان همین نیروهای موج سوم را در زمان قیام دانشجویان در ۱۸ تیر "آشوبگر" می‌نامید و دوست ایشان مدعی است که باید در زندانها "متنبه" شوند و آنوقت مورد "عفو" قرار گیرند زیرا مجازات آنها متناسب "جرمی" که کرده‌اند نیست.

آقای حجاریان نیروهای انقلابی ایران را که بر خلاف ایشان سالها علیه رژیم منفور پهلوی مبارزه می‌کردند در کنار سلطنت طلبان وابسته به امپریالیسم می‌گذارد. هدف انقلاب ایران در کنار قطع دست امپریالیسم سرنگونی خاندان دزد و مرتجع پهلوی بود که با بیش از پنجاه سال نوکری بیگانه ثروتهای این کشور را به غارت بردند و در خارج از کشور با پولهای گزافی که به مردم ما تعلق دارد به عیاشی و خوشگذرانی در هتلهای صد ستاره در لندن و پاریس و نیویورک اقصی نقاط جهان مشغولند و پرسه می‌زنند، کورکائین می‌کشند و در هر مهمانی سران سلاطین شرکت می‌کنند. موج اول در بخش بزرگ خود از دست اندرکاران و دستپورندگان این نظام منفور و فاسد بوده‌اند و جز به کیفهای پولشان به سرنوشت مردم میهنشان تعلق خاطر نداشتند. در این موج اول ما نمایندگان استبداد سیاه دوران پهلوی، نظریه پردازان حزب فرمایشی رستاخیز، شکنجه گران ساواک، سرکوبگران مردم، سران ارتش وابسته به آمریکا که ننگ همکاری با عوامل سیا را می‌پذیرفتند روبرو هستیم. حجاریان در همین حمله به موج اول آن ظرفیتهای علمی ایران را نیز که از عقب ماندگی و تحجر فکری جمهوری اسلامی هراس داشتند و از سر ناچاری و فقدان امنیت خاک و وطنشان را ترک کردند و حاضر بودند چنانچه نظام وطنپرستی بر سر کار باشد در ایران بمانند و از هیچ محاسبه‌ای باک نداشتند، با مشتی خود فروخته سلطنت طلب و ساواکی و شکنجه گر، مامور رستاخیز و ... مخلوط می‌کند. آری شگرد حجاریان در این قاطی کردن خطوط است، خود فروختگان پهلوی و یا پهلوی چپی‌های فراری را که هیچگاه به مردم ایران علاقه‌ای نداشتند در کنار فرزندان انقلابی این آب و خاک، کمونیستهای ایران، دموکراتها و انقلابیون، فرزندان قهرمان خلقهای دلاور ایران، روشنفکران متجدد، دانشگاهیان و ظرفیتهای علمی و ادبی ایران و سایر میهنپرستان ایرانی قرار می‌دهد. روشن است که آن انگلهائی که هنوز هم دنبال مدعی بسی تارخ تخت پهلوی سینه می‌زنند و می‌خواهند این لاشه تاریخی را مجدداً با الهام از پادشاه بلغارستان سیمون دوم، در ایران بر سر کار آورند نه تنها میهن پرست نیستند، دشمن ایران و خائن باین آب و خاک هستند. برخی از آنها حتی افتخار می‌کنند که از سازمانهای جاسوسی و دول ارتجاعی نظیر "سیا" آمریکا و یا عراق و

عربستان سعودی کمک مالی دریافت می‌کنند و آترا عمل درستی می‌دانند. باید به این بیروان سلطنت گفت که آن همه را لولو برد و برای خلط مبحث پای حجاریان را به میان نکشید. ننگ سیاه جمهوری اسلامی ننگ سیاه سلطنت پهلوی را در ایران توجیه نمی‌کند. البته آقای حجاریان دچار خطا نیست، وی به خوبی می‌داند که موج دوم همان موجی است که از دست آریامهر و ولی فقیه و آیت‌الله کیانوری و حجت‌اسلام فرخ نگهدار فرار کرده بود. این موج دشمن جمهوری اسلامی است و تا سرنگونی کامل آن مبارزه می‌کند. حجاریان این را می‌داند و بهمین جهت تلاش دارد خطوط روشنی را که وجود دارد مانند سلطنت طلبان و اپوزیسیون تقلبی مخدوش کند. حجاریان می‌داند که میهن ما با میهن وی از زمین تا آسمان فرق می‌کند. وطن حجاریان جمهوری اسلامی و نظام حاکم است و این با وطن ما که زحمتکشان این آب و خاک را بر سریر قدرت می‌آورد از زمین تا آسمان فرق دارد. وطن ما وطنی دموکراتیک برای همه زحمتکشان، برای آنهایی است که از عرق جبین خود زندگی می‌کنند و جانی برای مفتخوران و انگل‌های آخوند و عیاشان و طفیلیهای سلطنت طلب دزد نیست. وطن ما جانی برای این بیکاره‌هایی که بر سر ثروتهای مالی ایران چون ازدها برای غارت نشسته‌اند، ندارد و باقی نمی‌گذارد، در وطنی که ما می‌خواهیم، جانی برای آن آقاها و پادشاه‌های معروف اسلامی وجود نخواهد داشت. مانی که ایران را مجبور شدیم ترک کنیم، جان خود را نجات دادیم برای آن بود که این سنت مبارزه را به نسل بعدی منتقل نماییم تا شما هرگز سر راحت بر زمین نگذارید. زاد و بوم ما جای زاغ و زغن جمهوری اسلامی نیست. ما معتقدیم که به زاد و بوم جمهوری اسلامی علاقه‌ای نداریم و ایرانی را می‌خواهیم که در آن اراده مردم حاکم باشد تا در خانه خویش تامین و امنیت کافی داشته باشند. زاد و بوم حجاریان زاد و بوم و لانه جانورانی نظیر لاجوریاها، گیلانها، خلخالها، مصباح یزدیها، فلاحیانها، رفسنجانها، خامنه‌ها ... است که در آن لانه کرده‌اند و این ما هستیم که در فکر گزندانی این خانه هستیم تا وطن ما وطن شود.

حال عده‌ای در خارج پیدا شده‌اند که می‌خواهند آنچه را که آقای حجاریان نگفته به دهان وی بگذارند، می‌خواهند القاء کنند که گویا آقای حجاریان از روی شتابزدگی موج مهاجرین اول و دوم و لایه‌های گوناگون آنها را پس از انقلاب در کنار هم گذارده و بناحق اتهام بی‌وطنی را به آنها زده است. آنها چون آموزگاران کلاس دیکته قصد دارند جملات آقای حجاریان را تصحیح کنند و مجدداً به خورد مهاجرین ایرانی بدهند. حجاریان درست گفته، حرف دل خود و بقیه اصلاح طلبان در قدرت را زده است. وی به نسل جوان ایران می‌گوید که حسابش را از نسل دوم مهاجرین جدا کند و این را از روی اعتقاد و سیاست ادامه در صفحه ۴

مزدوران رژیم، چه درون آخوران و چه برون آخوران را از خود برانید!

حجاریان...

استراتژیک خود می‌گوید. وی احمق نیست، دشمن داناست. سفیه کسانی هستند که در خارج از کشور نام اپوزیسیون را بر خود نهاده و بجای افشاء این توطئه جدید نظریه پردازان اصلاح طلب و افشاء آنها در برابر مردم به تطهیر آنها مشغولند و می‌خواهند سیاست آگاهانه تبلیغاتی وی را به حساب نفهمی و شتابزدگی وی گذارند و مردم ایران را مجدداً فریب دهند. از وی بعنوان "حجاریان عزیز" نام می‌برند که گویا "محبوب القلوب" است و مردم برای نجات جان وی "دعا و نیایش" می‌کردند. آقای حجاریان اگر چه در قبل از انتخابات برای کار تبلیغاتی خویش و فریب مردم خوش خیال و بسیج توده‌های اکثریتی‌ها برای تبلیغات انتخاباتی به مسئله بازگشت پناهندگان ایرانی در خارج از کشور اشاره می‌کرد و خواهان بازگشت "شرافتمندان" آنها بود، حال که چهار سال دیگر بر خر مراد سوار شده‌اند همان پناهندگان موضوع بحث خویش را یکبار "بی وطن" جلوه می‌دهند. حجاریان سال ۱۳۸۰ با همان زبان حجاریان سالهای ۱۳۶۰ سخن می‌گوید، همان اتهامات سنگین را به مهاجرین ایرانی می‌زند. تا زمانیکه وی و همدستان وی بر سر کارند و در فکر نجات جمهوری متعفن اسلامی می‌باشند، مهاجرین سالهای ۶۰ "بی وطن" باقی خواهند ماند. و حقیقت هم همین است. وطن ما نمی‌تواند وطن حجاریانها، و گماشتگان دربار پهلوی و مامورین ریز و درشت امپریالیستها باشد.

برخورد به سخنان حجاریان از دو دیدگاه، دیدگاه اپوزیسیون انقلابی و اپوزیسیون تقلبی صورت می‌گیرد. توده‌های اکثریتی‌ها جزء هیچکدام از این موجها نیستند، آنها دشمنان موج دوم و دوستان کنونی اصلاح طلبان هستند که عملاً همان وظایف گذشته را در قالب جدید انجام می‌دهند. آنها در زمان سرکوب و کشتار موج دوم در کنار پاسداران و کمیته‌چی‌ها خانه به خانه برای دستگیری انقلابیون حرکت می‌کردند، خوب است که اپوزیسیون انقلابی موج جدید حمایت از حجاریان را که در پوشش انتقاد صمیمانه و دوستانه از وی صورت می‌گیرد در هم شکند و نگذارند عمال بی‌جیره موجب رژیم در خارج از کشور چهره عوامل اصلاح طلبان را آرایش کنند.

این بامجان دور قاب بجهت‌های اپوزیسیون تقلبی در همان زمان روی کار آمدن خاتمی که به مبهم گوئی و به نعل و به میخ زدن در پی آرام کردن مردم مشغول بود می‌گفتند که خاتمی انقلابی است و خودش مخالف نظام است و دارد با سیاست، زیرآب مخالفینش را می‌زند. خاتمی فریاد می‌زد که من مدافع قانون اساسی و حافظ نظام جمهوری اسلامی هستم؛ ولی قلبدستان اپوزیسیون تقلبی به مردم می‌گفتند دروغ می‌گوید، وی انقلابی است، ناجی ملت است، برای فریب خامنه‌ای آمده است، حرفهایش تاکتیکی است، زورش نمی‌رسد و گرنه با ما در یک جبهه است. همان در یوزگانی که مبارزه مردم را نمی‌دیدند و خاتمی را حلوا

حلوا می‌کردند، حال یقه حجاریان را چسبیده‌اند که تو چرا همه را بی وطن می‌خوانی، ما که متحد تو هستیم و در خارج برایت کنفرانس برن تشکیل می‌دهیم، جشنواره فیلم و موسیقی برگزار می‌کنیم و خواننده علم می‌نمائیم، ما با هم خط واحد داریم. این در یوزگان کسانی هستند که به مردم ایران نمی‌اندیشند، خودشان آرمانی ندارند، نمی‌توانند از کادر تفکر جمهوری اسلامی و نظام کنونی بیرون آیند، آنها دنباله‌های تفکر اسلامی هستند، حجاریان دشمن آنها نیست، مدافع نظام نیست، تئورسین نظام نیست، هم جبهه، دوست و متحد آنهاست. این است که به وی درس می‌دهند و از وی انتقاد صمیمانه می‌کنند. این در یوزگان سیاسی کسانی هستند که خودشان نمی‌دانند چه می‌خواهند، خودی و غیر خودی را در نعره‌های "جامعه مدنی خود ساخته" از یاد برده‌اند. هر چه حجاریان و خاتمی توضیح می‌دهند که محافظه کاران از خودپنیا هستند و بی جهت با روشهای نادرست اصلاح طلبان را غیر خودی جلوه می‌دهند اپوزیسیون متقلب فکر می‌کند برای رژیم جمهوری اسلامی خودی محسوب می‌شود. این اپوزیسیون تقلبی طبیعتاً تا لحظه‌ایکه مانند توده‌های اکثریتها مجدداً جاده نفوذ جناح اصلاح طلب در قدرت را هموار می‌کنند خودی محسوب می‌شوند چون به همان وظایف دوران برو بیای کیانوری مشغولند.

اپوزیسیون تقلبی منافع خود را در منافع حجاریان می‌بیند. خودش هیچ چیز ندارد، گنج و منگ است. خط را حجاریان می‌دهد شیونش را این مزدوران بی‌جیره موجب در خارج راه می‌اندازند.

مقاله ما تمام شده بود که پاسخ حجاریان در خطاب یک در یوزه سیاسی، به یک چاپلوس عجز و لابه کن منتشر شد. وی که دیده بود که اپوزیسیون انقلابی دستش را خوانده است و بر اساس گفته‌های خود آنها پرده از ماهیانشان بر می‌دارد، فوراً رنگ عوض کرده و می‌خواهد بین مهاجرین و موج سوم و موج اول و دوم فرق قایل شده مهاجرین را از نیروهای سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی جدا کند و برای خودشان میان مهاجرین سربازگیری نماید. با موضعگیری اول این کار با مشکلات روبرو می‌شد، در همین موضعگیری جدید موزیانه تلاش کرده کینه‌اش را نسبت به مجاهدین نشان دهد و قتل و عام آنها را در سال ۶۰ که مواضعشان در آن موقع صدها برابر مترقی‌تر از امثال آقایان حجاریان، گنجی، باقی... بود ترحیم نماید. این اعتراف، اعتراف به تائید قتل عامهای سالهای ۶۰ است و آقای حجاریان ۲۲ سال پس از انقلاب بهمین این جنایات را هنوز مورد تائید قرار می‌دهد. تلاش وی برای جدا کردن صفوف مهاجرین از موج دوم و سوم ادامه همان سیاست تقویت اپوزیسیون تقلبی در خارج است. گیریم سلطنت طلبان بی وطن باشند که هستند، مگر می‌شود آدم بی وطن را به جرم محاربه با خدا، بدون محاکمه و وکیل مدافع، بدون داگاه علنی تا همه چیز در آن رو شود شکنجه کرد و

تیرباران نمود. چرا نمی‌باید هویدا بیان می‌کرد که شاه به کدام یک از آخوندها مواجبه‌هایانه می‌داد و اسلام را در برابر کمونیزم تقویت می‌کرد؟ چرا هویدا در مقابل جنایات در زندانها زبان به اعتراض نمی‌گشود و یا به قراردادهای استعماری و جشنهای آنچنانی معترض نبود؟ آقای حجاریان که درد وطنپرستی وی را گرفته است خود را به نفهمی می‌زند که تا دیروز از "امت اسلام" به جای "ملت ایران" صحبت می‌کرد، نام "خلیج فارس" را "خلیج اسلامی" می‌نامید و از "جنبش ملی فلسطین"، "جنبش اسلامی فلسطین" ساخته بود. آنچه برای وی و همدستانش مطرح نیست وطن است، این است که مسخره می‌نماید وقتی وی به مجاهدین ایراد می‌گیرد که همدست دولت عراق‌اند و برای تمامیت ارضی ایران ارزش قایل نیستند.

آقای حجاریان آدمکشی خمینی و دوستانش را در سال ۱۳۶۰ و نابودی یک نسل وطنپرست و انقلابی را با کمک حزب توده و اکثریت و پاسداران و کمیته‌چی‌ها، به حساب آشوبگران و غائله آفرینان خیابانی می‌گذارد که یک نسل "تحقق پروژه اصلاحات" را به عقب انداخته‌اند. معلوم شد اصلاحات حضرات با قتل و عام شروع می‌شد. معلوم شد که ایشان سیاست اصلاحات خود و دوستانش را از همان زمان آدمکشیهای لاجوردی، گیلانی، خلخال آغاز کرده بوده است که با شلاق شروع کند و گناه و گداری نیز نان قندی نشان دهد.

آن اصلاحات و تحولاتی که مردم ما در پی آن هستند با درک حجاریان کاملاً متفاوت است. مطالبات مردم ایران نتیجه ناگزیرش به سرنگونی این رژیم و نه تحکیم آن می‌رسد. نباید گذاشت که این دو مفهوم مخلوط گردد.

سپس آقای حجاریان انترناسیونالیسم پرولتری را به نقد می‌کشد که با مین پرستی مغایرت دارد و هرکس هوادار همبستگی برادرانه بین المللی باشد ضد وطن است. سیاست وی همان سیاست معروف ضد کمونیستی محمد رضا شاه است که کمونیست را "بی وطن" می‌خواند و سرانجام معلوم شد آنکه بی وطن بود شاه بود. حزب ما در هر صورت قصد داشت در مورد این مقوله و عدم تناقض انترناسیونالیسم و مین پرستی مقاله‌ای بنویسد و نشان دهد مین پرستی با جهان وطنی بودن و کمسولیتن فرق دارد. جهان بدون مرزی که کمونیستها در پی آن هستند با جهان بدون مرزی که امپریالیستها و "کوکاکولا" و "مک دونالد" در پی آن است فرق دارد. این است که در این مقاله از پرداختن به آن خوداری می‌کنند.

رویهرفته آقای حجاریان نه تنها حرفهای گذشته خود را پس نگرفته، اتهامات جدیدی را نیز مطرح کرده است و بدنبال متحدین جدیدی در خارج از کشور بر آمده است حال باید منتظر سیل تلگرافات تبریک اپوزیسیون تقلبی و اشخاص چاپلوس واداده به ایشان بود که بار دیگر به وی ابراز ارادت و چاکری نمایند.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

کیانوری...

توضیح داد. ابر قدرتی سوسیال امپریالیستی بود که بر سر تقسیم جهان با امپریالیسم آمریکا رقابت و تئانی می‌کرد. این ماهیت اتحاد شوروی بود که تجربه تاریخ صحت آنرا نشان داد. حال فقط امپریالیسم باقی مانده و "سوسیالیسم" از بین رفته است و چه خوب که یک مرکز اردوگاه ضد انقلاب جهانی نباشد تا طبقه کارگر جهان از زیر سلطه فکری رویزیونیسم بدر آید و خود را برای انقلاب بعدی آماده سازد، بدون این سقوط و درهم پاشی، غریت رویزیونیسم هنوز سالهای متمادی طبقه کارگر را به بیراهه می‌برد.

احزاب دست نشانده شوروی در تمام ممالک جهان شبکه‌های جاسوسی شوروی بودند که رهبران خائن آن اعضا ساده حزبی را تحت عنوان "انترناسیونالیسم پرولتاری" می‌فریفتند و جان آنها را برای جمع‌آوری اطلاعات برای روسها به خطر می‌انگفتند. حزب توده ایران نیز همین نقش خائنه را پس از تسلط رویزیونیسم در شوروی و در حزب توده ایران بازی می‌کرد.

اینکه اعضای این حزب تا به چه حد از این واقعیت خیر داشتند بطور عینی تعیین کننده ماهیت عملی که انجام می‌دادند نیست، فقط توجیه‌گر آن است. ولی حزب بمنزله سازمانده این شبکه، به منزله مغز متفکر این پدیده، مسئولیت جاسوسی برای یک کشور امپریالیستی بیگانه را بهمهده دارد و کارش خیانت محض است.

وقتی انگلیسها موفق شدند عامل ک.ا.گ.ب. در ایران و رابط با حزب توده ایران، آقای کوزیچکین را بخرند و وی را روانه غرب نمایند وی از نقش جاسوسی حزب توده ایران پرده برداشت و مدارکی را رو کرد که چگونه حزب توده اسرار نظامی و امنیتی ایران را در هنگام جنگ بین ایران و عراق در اختیار دولت شوروی می‌گذارد که متحد عراق در جنگ علیه ایران بود و با این کشور قرارداد دوستی و مودت امضاء کرده بود. دولتی که حتی حاضر نشد تجاوز عراق به ایران را در شورای امنیت سازمان ملل بعلمت همین دوستی و اطلاعات از حمله عراق به ایران محکوم کند. شورویها موافق آن بودند که ایران در جبهه غرب با عراق درگیر بوده و ضعیف شود زیرا این ضعف و خسارت وارده به ایران دست ایران را از شرق ایران و دخالت در امور داخلی افغانستان که منطقه نفوذ شوروی شده و از جانب این دولت اشغال شده بود کوتاه می‌کرد. دولت عراق اعلام کرد که قصد حمله به ایران را با شوروی، آمریکا و عربستان سعودی در میان گذاشته بوده است. یعنی این ممالک از قبل از امکان این حمله به ایران با خبر بوده‌اند. آیا شورویها نیت عراق را در حمله به ایران به کیانوری اطلاع دادند تا خمینی را مطلع کند؟ اگر دادند بچه دلیل کیانوری خیر آنرا از جانب شورویها به خمینی نداد که تدارک مقاومت ببیند و ارتش ایران غافلگیر نشود و اگر داد این چه کشور سوسیالیستی است که قرارداد دوستی با یک کشور مستقل دیگر می‌بندد و زیرجلکی علیه آن اقدام می‌کند. آیا آنوقت این دو دوزه

بازی و ریاکاری کار امپریالیسم نیست.

در زمان استالین سازمان اطلاعات شوروی حق نداشت مأمور اطلاعاتی از میان اعضای حزب برادر برای کسب خیر استخدام کند. کسی نمی‌توانست هم عضو حزب برادر باشد و هم برای شوروی اطلاعات جمع‌آوری کند. اگر رفقای شوروی در زمان استالین کسی را برای کسب اطلاعات در نظر می‌گرفتند که احتمالاً عضو حزب بود از وی طلب می‌شد که از عضویت حزب استعفاء دهد، خروشچف این رسم را برهم زد و از درون حزب توده ایران تا توانست جاسوس استخدام کرد، حتی با وفاق در تصمیمات حزب به کمک عمالش دخالت کرد، غلام یحیی یکی دیگر از این جاسوسان شوروی بود که در کنگره‌ها نظریات شورویها را صریحاً اعلام می‌کرد. شورویها برای حزب توده دبیر تعیین می‌کردند. کافیت پای صحبت توده‌ایهای بخت برگشته‌ای بنشینید که فعالیت ک.ا.گ.ب. در میان افراد حزبی را بر ملا می‌کنند، تا از دامنه عضوگیری سازمان جاسوسی شوروی و مزایای مادی آن در هنگام اقامت در شوروی با خبر شوید.

کیانوری همه حزب را به صورت شبکه‌ای برای خیر رسانی به روسها مورد بهره‌برداری قرار داد و تعجب نبود زمانیکه همه اسرار نظامی را که برای شورویها فرستاده بود با فرار کوزیچکین به دست غرب افتاد و وسیله‌ای شد تا ارتجاع حاکم ایران این حزب را به جرم براندازی و جاسوسی مورد هجوم قرار دهد و بسیاری از اعضا و هواداران غافلش را که فریب این رهبری را خورده بودند سر به نیست کند. هجوم جمهوری اسلامی به حزب توده ایران فقط باین دو علت بود. همه می‌دانستند که سیاست بالفعل حزب توده ایران در خدمت جمهوری اسلامی است، نشریاتش مدافع خط امام بودند و آنرا تبلیغ می‌کردند. حزب توده ایران و سپس فدائیان اکثریت دو تشکیلی بودند که توجیهات تسنوریک برای خوش‌خور کردن جمهوری اسلامی می‌تراشیدند، آسمان و ریسمان را بهم می‌بافتند، ریاکاری کرده و دروغهای شاخدار می‌گفتند. آنها بعنوان وکیل مدافع جنایات این جمهوری به میدان می‌آمدند و وظیفه حمایت از جنایات آنها را بهمهده می‌گرفتند. آنها جنایاتی را که حزب‌الله با پرتاب نارنجک به میان تظاهرات چریکها در میدان آزادی انجام داد و هزاران هزار نفر شاهد مارش این جماعت بدستان بودند به دروغ برای خوش آمد حزب‌الله به "مانوئیستها" نسبت دادند، تا حزب‌الله جنایتکار را تبرئه کنند. خود جمهوری اسلامی نیز قادر نبود به خوبی حزب توده ایران از سیاست ارتجاعی خویش حمایت کند و در جهان حامی "انترناسیونالیستی" بسازد. عوامالش اسلحه بدست در سرکوب مبارزه "سربداران" در آمل که حزب ما نیز یکی از رفقایش را در آنجا از دست داد شرکت کردند و به کشتار "ضد انقلاب" در آمل افتخار نمودند. هر جا جمهوری ارتجاعی اسلامی از تکلم باز می‌ماند حزب توده ایران و فدائیان اکثریت به میدان آمده برای آنها سلامتی و طول عمر فراوان آرزو می‌کردند و با آنها در دستگیری و سرکوب

نیروهای دموکراتیک، انقلابی و کمونیست تحت عنوان "ضد انقلاب" همکاری می‌نمودند. در تنگی نبود که این دو تشکل شرکت نداشته باشند. اشغال سفارت آمریکا را چون بفتح شوروی بود مبارزه ضد امپریالیستی جا می‌زدند و از مبارزه واقعی ضد امپریالیستی علیه شوروی و آمریکا جلو می‌گرفتند لذا لزومی نداشت که این جماعت ارتجاع، وکیل مدافع جمهوری اسلامی، همدست ضد انقلاب مورد بیمهری ملاها قرار گیرد. چه کسی بهتر از خود ملاها می‌توانست از حقوق آنها حمایت کند و کارشان را سازمان بخشد و با نفوذ در سازمانهای انقلابی گزارش آن را به جمهوری اسلامی بدهد. نامه تنگین حزب توده به سران جمهوری اسلامی که آنها را از عوامل نفوذی مجاهدین در دفتر نخست وزیری بر حذر داشته بود فراموش نمی‌شود.

ادعای مجاهدین و تکذیب بیشرمانه حزب توده و انتشار سند در نشریات مجاهدین و رو شدن دست حزب توده و توجیه احماقانه و خائنه حزب توده در لو دادن افراد، هنوز از یاد توفان نرفته است. این روش این حزب بود. کافیت فریادهای خوشحالی این حضرات را هنگام کشف خانه تیمی خیابانی و جنایات رژیم جمهوری اسلامی در آن موقع بیاد آوریم، بیاد آوریم برخورد آنها را به طفیان روشنفکران در آمل، بیاد آوریم برخورد آنها را به جنایات رژیم جمهوری اسلامی در ۱۳۶۰، بیاد آوریم همکاری این خیانتکاران را در ممنوعیت روزنامه آیندگان و میزان، همدستی آنها با رژیم جمهوری اسلامی در این زمینه، خیانت آنها در مورد خلق کرد و نقش خائنه آنها هنوز از یاد نرفته است که توسط عمال خود به خرابکاری در نهضت خلق کرد در کردستان ایران مشغول بودند. حزب توده ایران توسط ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریایی در شورای امنیت ملی نفوذ داشت و گزارش آنرا مرتب برای حزب توده ارسال می‌کرد که مستقیماً به شوروی ارسال می‌گردید. بی‌جهت نبود که ایران فقط با قرباتبان عظیم قادر شد نیروی عراق را از ایران بیرون کند. حساب صدها هزار جانباخته جنگ و معلولین آنرا باید به حساب جاسوسی حزب توده ایران نیز گذاشت.

اگر به اعترافات برخی سران حزب توده پس از دستگیری مراجعه کنیم می‌فهمیم که چگونه برای شوروی جاسوسی می‌کردند و تبلیغات حزب توده که گویا آنها در زیر شکنجه این اعترافات را کرده‌اند بفرض صحت آن ذره‌ای از جرم جاسوسی و صحت این اعترافات که با دلایل و قرائین دیگری نیز به ثبوت رسیده است نمی‌کاهد. عمال امنیتی رژیم سران حزب توده را مدتها بود که زیر نظر داشتند و از تماسها و آمد و شد آنها مطلع بودند، حتی آنها از حزب مخفی در دل حزب توده آنها نیز خبر داشتند. بهمین جهت بود که همه را با هم گرفتند و مجال فرار به آنها ندادند. اسناد جاسوسی حزب توده و نه فقط از طریق کوزیچکین چنان رو شده بود که برای محکومیت آنها در هر دادگاهی، حتی در ادامه در صفحه ۶

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری

کیانوری...

دادگاه خلق ایران نیز کفایت می‌کرد.

مهدی پرتوی اعتراف می‌کند: "من در اوایل سال ۱۳۵۹ به مدت ۴ ماه بدستور حزب با یکی از دیپلماتهای شوروی در تهران، ارتباط برقرار کردم و طی اطلاعات و اسناد نظامی خاصی را که مورد درخواست شورویها بود از طریق بعضی از اعضای حزب در ارتش تهیه و در اختیار او قرار می‌دادم. در این رابطه آن مامور شوروی وسایلی برای تسهیل این کار در اختیار من قرار داد از جمله دوربینی که در اینجا هست و مشاهده می‌کنید که برای عکسبرداری از اسناد در اختیار من گذاشته شد و یک حلقه فیلم آن ۱۰۰۰ عکس را یکجا با سرعت تهیه می‌کرد و مورد دیگر دادن یک رادیو بمن بود که اگر چه این رادیو به ظاهر یک رادیو معمولی است ولی از طریق فرستنده‌ای در سفارت شوروی پیامهای به رمز به صورت مورس فرستاده می‌شد که مشروح آن البته در پرونده هست. مورد دیگری که می‌شود به عنوان نمونه ذکر کرد و ماهیت این رابطه را نشان می‌دهد، ماهیت مقاصد شوم شوروی را نشان می‌دهد، این بود که آدم مامور شوروی یک بار که در مورد تهیه اطلاعات و اسناد ناخبری روی داده بود پیشنهاد کرد که پول در اختیار ما قرار بدهد که به افرادی که این اسناد را تهیه می‌کنند داده بشود که من مخالفت کردم و گفتم کسانی که این اسناد را تهیه می‌کنند عضو حزب هستند و بخاطر حزب این اسناد را تهیه می‌کنند و پول لازم نیست و این مسئله را همان روز هم به رهبری حزب اطلاع دادم." شاهرخ جهانگیری از مسئولین سازمان نظامی و مشاور کمیته مرکزی حزب اعتراف کرد: "در اوایل سال ۶۰ بدستور حزب با یک مامور اطلاعاتی شوروی در تهران ملاقات کردم. آنطور که حزب به من گفت این رابطه برای زمانی است که حزب تحت پیگرد قرار می‌گیرد و رابطه ما با خارج از کشور قطع می‌شود. در طول این مدت ملاقاتهای متعددی داشتیم با مامور شوروی در تهران.

در ملاقات اول یک بسته بود که آقای کیانوری به من داده بودند و من به شوروی دادم. در یک ملاقات یک پیام شفاهی را از طرف حزب به آن مامور رساندم و جوابش را گرفتم به آقای کیانوری دادم.

در یک ملاقات دیگری بسته‌ای بود که آقای پرتوی به من داده بود و به مامور شوروی دادم. در آخرین ملاقات که حدود ۳ ماه قبل از دستگیری صورت گرفت یک نامه‌ای بود که مامور شوروی به من داد و به آقای کیانوری دادم.

گالیک آوانسیان عضو کمیته مرکزی و مسئول کل تدارکات حزب توده چنین اعتراف می‌کند: "...تقریباً از خرداد ماه سال ۵۹ شروع شد که با یکی از ماموران ک.گ.ب. تماس برقرار شد و او یکی دو بار یک پاکت کوچکی به من داد که من دادم به آقای کیانوری و یک پاکت کوچکی از آقای کیانوری دادم به او. و برای اینکه بعد از آن سهولتی در کار باشد، زمانها و مکانهایی تعیین شد، زمانهای طولی‌المدت و دو سه مکان، که آن فرد مطلبی را که می‌خواست برساند، آنرا می‌گذاشت

در آن محل مشخص، یعنی با خمیر یک چیزی مثل توپ مانند درست کرده بودند که مطالبشان را در داخل آن می‌گذاشتند کف زمین پشت تیر چراغ برق و در ساعت معینی که تعیین شده بود که بعد از اذان مغرب بود، من آنرا می‌رفتم بر می‌داشتم و بفاصله ۱۵ دقیقه می‌بایستی اتومبیل خودم را در محلی پارک بکنم که اینها بدانند که من این توپ را رفتم برداشتم یا این مطالب را رفتم برداشتم..."

فریدون قم تفرشی از مسئولین تشکیلات اعتراف می‌کند: "ماجرای باین شکل بود که حدود دو ماه قبل از گرفتاریم، آقای کیانوری به من مراجعه کردند و اطلاع دادند که دستگاه رهبری حزب ما بعنوان رابط قبلی انتخاب کرده، بهمین جهت من بعنوان یک شریک در یک شرکت تجارته‌ای که پوشش برای این کارها بود، البته آن رابط قبلی هنوز در آن شرکت بود و کار می‌کرد. پس از چند روز بوسیله آن رابط به اداره بازرگانی شوروی رفتیم و آن رابط قبلی من را به مسئول فروش اداره بازرگانی شوروی بعنوان نماینده جدید شرکت معرفی کرد و قرار شد که کارهای تجارته‌ای فیما بین بعد از آن با اطلاع من برسد. بهر حال چند روز از این ماجرا گذشته بود، مجدداً آقای کیانوری بدیدن من آمدند و ضمن اطلاع از ماجرا به من گفتند که بهمان شخصی که با وی آشنا شده‌ای مراجعه کن و از قول من سلام برسان و بخواه که ترا با دوستان آشنا بکنند. البته من به اداره بازرگانی شوروی رفتم و این پیام را رساندم. فردا بوسیله همان مامور اداره بازرگانی تلفنی به من اطلاع داده شد که صبح اول وقت فردا برای دیدار آن شخص به اداره بازرگانی بروم که من رفتم. ملاقاتی حدود ۱۵-۱۰ دقیقه با او داشتم. صحبت‌هایی در رابطه با وضع عمومی مملکت، منطقه، توطئه آمریکا بین ما متبادل بود که من عیناً چکیده آنرا با اطلاع کیانوری رساندم و پس از چندی آقای کیانوری پاکت کوچکی برای من فرستادند و قرار شد که من به آن شخص برسانم که منم آنرا به اداره بازرگانی بردم و به توصیه همان شخص که گفته بود در موارد معین اگر دسترسی باو نبود، هر چه داشتم به آن نماینده بازرگانی بدهم، باو دادم و قرار بود که ۲۸ بهمن نیز بانجا نیز بروم، ولی بخاطر گرفتاری ارتباط برقرار نشد."

البته می‌شود این صورت همکاری را که در عین حال برگرفته از اعترافات کوزیچکین رابط حزب توده با شورویهاست هنوز ادامه داد.

حال عده‌ای در خارج پیدا شده‌اند تا از این جاسوس و مسئول این همه خیانت و جنایت در ایران "قهرمان ملی" بسازند. آنها نامه‌ای از وی را به چاپ رسانده‌اند که حتی در صورت صحت آن نمونه‌ای بازرسی از وابستگی این حزب به شورویست و هنوز نیز که هنوز است از سیاست حمایت از جمهوری اسلامی و خط امام و چاپلوسی از شخص رهبر حرکت می‌کند و طوری جمله پردازی می‌نماید که گویا خامنه‌ای از اینکه در زندانهای ایران شکنجه صورت می‌گیرد بکلی بی‌خبر است. کیانوری حساب خامنه‌ای را از مامورین شکنجه جدا می‌کند و کاسه و کوزه را بر سر حسن قائم پناه

که گویا شکنجه‌گر وی بوده است می‌شکند. اگر شکنجه هر خیانتی را توجیه می‌کنند پس چرا قائم پناه بیگناه نباشد که بساجبار و زور شکنجه به شکنجه کیانوری و مریم فرمانفرمایان مجبور شده است.

کیانوری در دست بدامان رهبر شدن می‌نویسد: "...در پاسخ (از طرف کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد-توفان) این سوال که شکنجه شده‌ام، پاسخ مثبت دادم، ولی از گفتن جریان دردناکی که در این نامه به آگاهی شما می‌رسانم خودداری کردم (چرا مگر کمیسیون حقوق بشر غریبه و نامحرم و خامنه‌ای خودی و محرم است، همه دشمن‌اند و خامنه‌ای دوست-توفان).

براستی هنگامی که مواد قانون اساسی میهنمان را که خود شما هم در تدوین آن فعالانه و موثر شرکت داشته‌اید و ما بطور در بست آن را پذیرفته‌ایم و امروز هم مورد پذیرش ماست در مورد حقوق و آزادی‌های افراد و بویژه در آن بخش که مربوط به حقوق بازداشت شدگان است، می‌خوانم و آنها را با آنچه بر ما گذشته و هم اکنون می‌گذرد، برابر می‌کنم، بی‌اندازه شگفت زده شده و می‌اندیشم که می‌تواند در سایر بخش‌های زندگی سیاسی و اجتماعی مردم و بویژه حقوق اقتصادی و اجتماعی توده‌های ده‌ها میلیون محرومان کشورمان هم جدائی و دوری میان شما را کردارها همین اندازه باشد."

آقای کیانوری نگران نباشید وضع حقوق و آزادی‌های افراد از همان بدو تشکیل جمهوری اسلامی فرنی نکرده است. سالهای ۱۳۶۰ یادتان رفته، کردستان یادتان رفته که دسته دسته بدون محاکمه و مفایر کلیه حقوق شناخته شده بین‌المللی مانند ریگ آدم می‌کشند، شکنجه می‌کردند، شوهای تلویزیونی از شکنجه شدگان تشکیل می‌دادند و حزب شما و خود شما برای این جانوران دست می‌زدید و هلهله می‌کردید و تنوری می‌ساختید. شوهای گیلانی و لاجوردی را فراموش کرده‌اید. نیافه‌های درهم شکسته مبارزین را که طلب مرگ می‌کردند و حتی مادرهای آنها را به تلویزیون می‌آوردند تا برای فرزندانسان طلب مرگ و تیرباران کنند فراموش کرده‌اید؟ شما از کدام حقوق دموکراتیک و آزادی‌ها در بدو جمهوری اسلامی یعنی تا قبل از دستگیری دارو دسته کمیته مرکزی سخن می‌رانید. جعل تاریخ تاکی؟

شما را بر اساس همان قانون اساسی که در بست آن را پذیرفته‌اید به صلابه می‌کشند، زیرا شما جاسوسید، زیرا شما را تمیز می‌کنند نه شکنجه، زیرا شما محارب با خدا و مفسد فی‌الارض هستید. تاکی قصد دارید به این دروغ و فریب خود و دیگران ادامه دهید و این تنگ و خفت را بپذیرید؟

آری نگران سایر بخشهای زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نباشید چون جز دستگیر کردن دارو دسته شما وضع به همان شکل سابق است.

ادامه در صفحه ۷

"اپوزیسیون تقلبی" چهره بزرگ کرده رژیم است

کیانوری...

چقدر خجالت آور است که کسی برای اثبات دوستی اش با آخوندها و نشان دادن درجه صمیمیتش از بخشش بالاپوش آوانیان در شب سرد زمستان به مصطفی خمینی در زندان اوین یاد کند و یا بگوید که باباخانی در زمان شاه مدتی هم با آقای لاجوردی در زندان مشهد بوده است. آیا چندش آور نیست؟ استناد به مصطفی خمینی و لاجوردی که گویا قدیس بوده اند.

شما می‌نویسید: "هنگامیکه در اصل ۲۳ قانون اساسی خوانده می‌شود که:

اصل ۲۳- تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان بصراف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

اما در عمل می‌بینیم و در دادنامه‌ها دادستان انقلاب که در آن برای ما درخواست محکومیت اعدام شده است، می‌خوانیم که یکی از موارد عمده: تبلیغات ضد اسلامی از طریق اشاعه فرهنگ مادی گریزانه مارکسیسم نوشته شده است، چطور ممکن است شگفت زده نشد؟

پرسش این است که چطور می‌شود از این سبک استدلال شگفت زده نشد. مگر قانون اساسی جمهوری اسلامی آزادی بیان و قلم و اجتماعات را به رسمیت شناخته است؟ این دروغ را تا چه وقت کیانوری و حامیان وابسته‌اش می‌خواهند به خورد مردم دهند؟ قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی، آزادیهای "دموکراتیک" را فقط در چارچوب مبانی و اصول و قوانین اسلامی برسمیت شناخته است و آن را بارها و بارها نیز بیان کرده است. پس چه جای شگفتی دارد اگر حق سخن و تفکر را از مخالفین اسلام بگیرد. امام خمینی بود که مردم را به جاسوسی دعوت می‌کرد و "تجسس" را از کلمات الهی تفسیر می‌نمود. تفتیش عقاید از ماهیت اسلام و هر حکومت مذهبی بر می‌خیزد و کیانوری در آستانه مرگ نیز مجیز جمهوری فاسد اسلامی را می‌گوید. آیا خامنه‌ای از تفتیش عقاید بی‌خبر است؟ چرا خلط می‌چسبند؟ چرا مردم را به آدرس عوضی می‌فرستید؟ نامه منتظری به خامنه‌ای و سایر بلند پایگان رژیم جمهوری اسلامی صدها بار قدرتمندتر، جسورانه‌تر، مستدلتر از نامه کیانوری به خامنه‌ای است که ضعف از سرپایش می‌بارد و ملتسانانه است.

کیانوری ادامه می‌دهد: اصل ۳۲- هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

بر این نوع استدلال باید پوزخند زد. با این استدلالات نمی‌توان جمهوری اسلامی را بخاطر جنایاتی که انجام داده تیره کرد.

کیانوری مانند رئیس حوزه علمیه قم می‌نویسد: "تعمیر یک حد مجازات است که در صورت ثابت شدن جرم مانند "حدود" دیگر از طرف حاکم شرع تعیین می‌شود. تعزیر برای گرفتن "اعتراف" آنهم روی یک اتهام بکلی واهی و فرضی و نادرست و اختراعی که در زیر به شرح آن می‌پردازم، اتهام دروغی که پس از اینهمه شکنجه‌ها و زیر پا گذاشتن بنیادی اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد متهمین، پوچ بودن و دروغ بودن آن روشن گردید." (تکیه همه جا از توفان است).

کیانوری سپس مانند یک ملای حوزه علمیه قم به خامنه‌ای درس فقه و مانند یک حقوقدان سال اول دانشگاه درس حقوق می‌دهد. چقدر این نوع نامه نگاری و سبک دفاعیه برای کسی که خود را مارکسیست اعلام می‌کند خجالت آورده است. آنهم در سال ۱۳۶۸. تو گوئی دعوای حقوقی است و بر سر آن است که ملاحظه فقه خود را خوب نمی‌فهمند. سخن بر سر حفظ قدرت سیاسی بهر قیمت، با تحمیق مذهبی یا نفی مذهب و یا با تبلیغ آن است. آن کس که این را نفهمیده باشد هیچ چیز نمی‌فهمد. آخوندها اگر خودشان به افسانه جهنم و بهشت اعتقادی داشتند به سختی می‌توانستند این همه ریاکاری بکار برند که هر روز بوی تمغش از جانی بیرون می‌زند.

استدلالات وی را با استدلالات آموزگار پرولتاریا و قهرمان ملی ایران دکتر تقی ارانی، حتی با دموکرات استخوانداری نظیر جانباخته شکرالله پاکتزار در دادگاه شاه، رضانیها، بدیع زادگان، حنیف نژاد، بیژن جزینی و سایر چریکهای فدائی خلق مقایسه کنید تا به فرق یک انقلابی و یک ضد انقلابی رفرمیست پی ببرید.

کیانوری قادر نیست از مارکسیسم - لنینیسم از ایدئولوژی طبقه کارگر در مقابل دشمنان این طبقه حمایت کند. وی قادر نیست به دفاع سیاسی از خودش و رفقای دست زدن، بر عکس حقیرانه دست بدامن خامنه‌ای می‌گردد که جلوی این "اشتباهات" را بگیرد و نگذارد اطرافیان ناخلفش خیره‌های غلط را بگوشش برسانند.

"راه توده" که فرزند حرامزاده حزب توده ایران است می‌خواهد با انتشار این سند و وارونه سازی واقعیت چنین جلوه دهد که گویا کیانوری از حزب توده ایران شبکه جاسوسی برای شوروی ساخته بود، این اتهام جاسوسی ناشی از توطئه انگلیسهاست که اسناد ساختگی همدستی با شوروی را بدست عسگر اولادی دادند تا از آن علیه حزب توده ایران استفاده کرده این حزب را از بین ببرد. این شیوه جعل واقعیات دیگر بردی ندارد. "راه توده" جواب آن استادی را که قبل از آمدن عسگر اولادی از لندن به تهران توسط مامورین جمهوری اسلامی کشف شده بود چه می‌دهد؟

کیانوری حتی در این نامه ملتسانانه خود نیز کوچکترین تلاشی نمی‌کند تا اتهام جاسوسی را از خود و از حزب توده ایران بر طرف کند. چون اسناد غیر قابل تکذیب است و تلاش وی بی‌ثمر خواهد بود.

این جاسوسی از مدت‌ها قبل از همان زمان دستگیری سرلشگر مقربی در زمان شاه رو شد که حزب توده صدایش را هم در نمی‌آورد. حزب توده نمی‌گوید که این سرلشگر جاسوس شوروی که در زمان شاه دستگیر شد برای تماس به خارج آمده بود و از طریق حزب با شورویها نیز مرتب بود. جاسوسی حزب توده برای شورویها، ساخته و پرداخته ذهن عسگر اولادی و یا تخیلات کوزیچکین مامور رابط روسها با کیانوری نیست که همه پته حزب را در طی دوران مدیدی بر روی آب ریخت. "راه توده" زور زیادی می‌زند که برای خامنه‌ای و جمهوری اسلامی اعاده حیثیت کند.

لیکن کیانوری و سایر سران و اعضاء حزب توده را یوحشیانه‌ترین وضعی شکنجه کرده‌اند، برخی از آنان در زیر شکنجه‌های خیر انسانی جان دادند، همانگونه که تاکنون نیروهای انقلابی و دموکرات زیر شکنجه جان داده‌اند. حزب ما با شکنجه هیچکس موافق نیست و آنرا بشدت محکوم می‌کند. این شخص چه سلطنت طلب باشد و چه

توده‌ای - اکثریتی فرقی نمی‌کند، ما شکنجه به رئیس وقت ساواک نصیری را نیز همانقدر محکوم می‌کنم که شکنجه به کیانوری را. ما همواره به این موضع اعتقاد داشتیم و داریم و این اتفاقاً فرق بین ما و شماس. بین ما و آنها که همواره خود شکنجه کرده و شکنجه و اعدامهای خودسرانه شاه و خمینی را مورد تأیید قرار دادند. حال که پای خودشان به میان آمده دستداران حقوق بشر از کار در آمده‌اند. کیانوری شلاق خورده زجر کشیده و بسیاری مصائب را تحمل کرده ولی همین کیانوری فرمان جاسوسی و لو دادن و دستگیری مخالفان جمهوری اسلامی را صادر می‌کرد تا به همسران آنها در مقابل چشم شوهرانشان تجاوز کنند، کودکان آنها را به زندان افکنند و برپایند و شکنجه دهند، همین کیانوری برای کشتار جمهوری اسلامی تنوری می‌بافت و شکنجه وی هرگز از ماهیت ضد انقلابی و خائنانه وی نمی‌کاهد. شکنجه از کسی "فرزند خلق"، "قهرمان ملی" نمی‌سازد. و این تفاوت است که همواره باید آنرا روشن نگاهداشت. آری این حسن قائم پناه نیست که "برای فرار از فشار تن به پستی داده بود"، این رهبری خائن حزب توده بود که برای همدستی با جمهوری اسلامی و جاسوسی و کین کردن برای روز مبادا تا در ایران نیز مانند افغانستان توسط عوامل نفوذی خود با کودتا بر سر کار آیند، به این همه ذلت و خواری تن در داد و نام ننگینی از خود بیادگار گذارد. شکنجه ننگ را پاک نمی‌کند.

کیانوری در نامه خود پرده از شکنجه‌های وحشیانه درون زندانهای سیاسی ایران آنهم فقط از زمان بازداشت توده‌ایها برداشته و تنها این نوع شکنجه‌ها را محکوم کرده است. وی می‌نالد از فشار بر توده‌ایها که: "پس از مرگ نه جنازه‌اش را به خانواده تحویل دادند و نه اینکه محل دفن او را به خانواده‌اش اطلاع دادند. حتی به خانواده‌اش غدغن کردند که مبادا مراسم عزاداری برای او ترتیب دهند".

آیا آقای کیانوری از "لعنت آباد" تا قبل از دستگیری توده‌ایها و اکثریتی‌ها چیزی شنیده است؟

خیر این روش جمهوری اسلامی جدید نیست، قدمش به اندازه طول عمر این جمهوریست. تلاش نکنید از این عفریت سیخ، فرشته بسازید.

کیانوری بدرستی این نظریه احمقانه مسولین جمهوری اسلامی را که حزب توده را به قصد انجام کودتا در روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲) مهم می‌کردند دروغ شاخدار می‌خواند، ولی فراموش نکنیم که این حزب از همان روز نخست در پی آن بوده که توسط عمال نفوذی خود و رخته در دستگاه رژیم جمهوری اسلامی خود را برای یک کودتای نظامی آماده کند. حماقت جمهوری اسلامی در این نیست که با شرم آخوندی و اطلاعاتی که بدست آورده بود، خود به این امر پی برده است در این است که این کودتا را قریب و الوقوع می‌دانست.

حتی در درون زندان نیز مانند روزهای بیرون زندان، رهبری حزب توده ایران از راهنمایی ملاحظه دریغ نمی‌کنند و بقول خودشان به آنها در مورد "تعوانی‌ها" و درس کتاب سرمایه مارکس و بسیاری مسایل سیاسی و تحلیلهای روز یاری می‌رسانند، مقاله می‌نویسند و در اختیارشان می‌گذارند و این عمل را "طبیعتاً" همکاری با دشمن نمی‌دانند. کیانوری نقش مشاور خامنه‌ای را بعهده می‌گیرد و حال چاپ نامه‌اش باید این وظیفه خائنانه را به فرزندان حرامزاده‌اش واگذارد تا این بار از منتظری و خاتمی حمایت کنند. بپوش باشیم!

جدایی دین از دولت و آموزش!

جهانی شدن...

تظاهرات را که در حال استراحت بودند مورد شیخون قرار داد، دستگیر کرده و شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند، آنها اسراء را که از خود کوچکترین مقاومتی نشان نمی دادند و خشیانه مصدوم می کردند. تنها پاره‌ای از این تصاویر و خشیانه در مطبوعات جهان منتشر شد. پلیس ایتالیا برای حمله به دبستان "دباز" Diaz که ۶۳ شرکت کننده در تظاهرات با خیال راحت در آن آرمیده بودند با چماق قانون و نقاب سیاه در حالی که درها را شکسته بود بدون مجوز قانونی حمله برد و مردم حاضر را در حال خواب خونی و مالی کرد. آنها نمی دانستند که باید از دست این لباس شخصی ها به پلیس تلفن کنند و نیروی انتظامی را به علت اینکه مورد هجوم اوپاش و اشخاص ناشناس قرار گرفته بودند به کمک بخواهند یا نه، ترجیح دهند که دهنمکی، و حاجی بخشی‌ها آنها را از پنجره مدرسه بنام فاطمه زهرا به بیرون پرتاب کنند؟ نکند که نیروی انتظامی برای حفظ نظم دو کامیون نقابدار سیاه پوش چماق پدست جدید برای یاری به لباس شخصیها بفرستد!

پلیس ایتالیا محاسبه ریاضیش نیز خوب نیست در حالی که بیمارستانها از ۵۰۰۰ مجروح سخن می رانند که به بیمارستان بدون ترس از ثبت نام و دستگیری مراجعه کرده و یا در حالت اغماز تحویل داده شده‌اند پلیس تعداد مجروحین را ۳۵۵ نفر قلمداد کرده و بعوض ۶۸ پلیس مجروح بر اساس گزارش بیمارستانها را یعنی رقم خودبهای مجروح را به ۱۰۸ رسانده است. تصاویر خبرگزاریهای خارجی که از صحنه‌های تظاهرات فیلم برداری کرده‌اند نشان می دهد که پلیس توسط عمال شخصی و پرووکاتور خود در پی ایجاد فاجعه بوده است تا سیاست فاشیستهای حاکم در ایتالیا را تحقق بخشد. پلیس آنقدر در ملاء عام کتک می زده تا مجروحین فریاد "زنده باد دوچه" (نام کوچک موسولینی فاشیست-توفان) سر دهند، نوعی امر به معروف و تمیز فاشیستی.

بنیامین کول Benjamin Cöle بیست و یکساله با باطوم پلیس که وی را و خشیانه کتک می زدند از خواب آرام وحشت زده پرید. پلیس به مدرسه‌ای که وی و دوستانش در آن خوابیده بودند بدون کوچکترین مجوزی حمله کرده بود (بخوابید خوابگاه کوی دانشگاه-توفان). گونه وی به پنج قسمت شکافته شد و ترک بر داشت، فکش از دو محل شکست، و شکافی در گیجگاهش پیدا شد و تازه با این حال زار باسارت در آمد و سه روز بی حال و بی کس در حبس انفرادی و بدون رابطه با بیرون بسر برد. معلوم می شود بستگان لاجوردی و گیلانی بزبان ایتالیایی نیز صحبت می کنند.

زندانیهای ایتالیا از اسراء بدون تعیین تکلیف معلوم است که پس از دستگیری شدت در زندان مصدوم شده‌اند و آنها را مجروح بصورت چند نفره در سلولهای تنگ چپانده‌اند. هنوز نام لباس شخصی‌هاییکه به مدرسه "دباز" حمله کرده‌اند و تعداد آنها معلوم نیست.

دولت از اعلام نام آنها خودداری می کند. این آن دنیایی است که سرمایه جهانی برای بشریت ترسیم می کند. و با لالائی روشنفکران رفرمیست و اپورتونیست که ذکر می گیرند: "دنیای بی غم و دموکراتیک سرمایه‌داری که به حقوق انسانها احترام قائل است" بخواب می فرستند. ایتالیا حمایت سران هشت کشور امپریالیستی را در این ترور کسب کرده بود و

حتی در میان آنها یک نفر از این رهبران "دموکرات" پیدا نشد که از بربرمنشی پلیس ایتالیا که به دستور اربابان سرمایه عمل می کرد، ابراز انزجار و تفر کند، چه برسد به ابراز همدردی. برلوسکونی که استراتژی این سیاست بود با قربانی کردن چند مامور پلیس دست دوم وزیر داخله خود را نجات داد. در گزارش دولتی می آید که مواردی از "اعمال زور بی دلیل" دیده شده است که باید پی گیری شود و خطاها و غفلت کاربهای پراکنده‌ای نیز به چشم خورده است که باید رسیدگی شود. طبیعی است که "اعمال زور با دلیل" قابل پی گیری نیست.

وی از همان روز اول اعلام کرد که جانب پلیس را می گیرد و افزوده که این به اصطلاح "مخالفین قهر" تلاشی نکرده‌اند صفوف خود را از "خشونت طلبان" جدا کنند و لذا "واکتش پلیس قابل فهم است".

در مقابل پرسش خبرنگاران که اقدامات دولت به حیثیت ایتالیا در جهان صدمه زده است، وزیر وسایل ارتباط جمعی "ماریتسو گاسپاری" Maurizio Gasparri اشاره کرد که مسئله بر سر چهار یا سه ضربه چماق نیست، اینتها جزئیات بی اهمیت است. عضو "آلیانسه ناسیوناله" Alleanza Nazionale (اتحاد ملی) که عضو قبلی حزب فاشیست بود بر این نظر است که شرم آور آن است که قوای انتظامی تبهکار معرفی می شوند و اضافه می کند هر چه باشد ایتالیا شیلی پیونوش نیست. وی این را در حالی می گوید که که مستخدمین دولت را به تظاهرات آورده بودند که در پشت نرده‌های حافظ پلیس با صدای بلند سرودهای دست راستی بخوانند: "یک، دو، سه زنده باد پیونوشه".

همه می دانند که در ماشین پلیس که برای رهبری عملیات در نظر گرفته شده بود نمایندگان پارلمان ایتالیا؟! متعلق به حزب اتحاد ملی همراه با رهبرشان "گیان فرانتکو فینی" Gianfranco Fini معاون سیلویو برلوسکونی حضور داشته و رهبری عملیات را از اول تا به آخر در دست داشتند. نمایش قدرت مردمی در "جنوا" با حضور ۲۰۰ هزار نفر در مقابل ۲۰ هزار نفر در گوته‌بورگ سوئد، نشان داد که از "سیاتل" تا "گوته‌بورگ" و "جنوا" روز بروز بر مخالفین جهانی شدن افسار گسیخته سرمایه افزوده می گردد، زیرا مردم فراوانی از این جهانی شدن آسیب می بینند و زیر چرخ سرمایه خورد می شوند. جهانی شدن سرمایه در ممالک امپریالیستی، در درجه نخست استثمار طبقه کارگر را تشدید کرده وی را از کار بیکار نموده و همواره در وحشت از مرگ نگاه می دارد، و افشار خرده بورژوازی و حتی بورژوازی کم و بیش میانه را با ورشکستگی بیزی سلطه انحصارات و کنترلی می کشاند. هشت کشور امپریالیستی در جهان بر سر تقسیم کره ارض، نشست می گذارند و مناطق نفوذ را بین خود بر اساس نیروی اقتصادی و بویژه نظامی خویش تقسیم می کنند. تقسیم جهان، بر هم زدن تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی کشورها موجی از نارضائی و ترس از آینده در میان ممالک و مردم جهان ایجاد کرده است. ترکیب شرکت کنندگان در این نمایشات اعتراضی موید چند وجهی بودن مخالفت با جهانی شدن سرمایه است.

جهانی شدن سرمایه وضعیت پمراپ و وحشتناکتری در ممالک تحت سلطه ایجاد می کند، بطوریکه بخشی از سرمایه داران ملی نیز بی خاتمان می گردند، هجوم این سرمایه‌ای بی وجدان میلیونها انسان را در این کشورها

بی خاتمان کرده و از هستی ساقط می کنند، حتی تمامیت و استقلال حقوقی این کشورها نیز از بین می رود.

طبقه کارگر فاقد هرگونه حقوقی می گردد و به برده کامل سرمایه جهانی بدل می گردد، حکومتهای محلی فقط نقش عاملین، واسطه‌ها و گماشتگان سرمایه جهانی را بعهده می گیرند. تشدید مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی نتیجه جهانی شدن سرمایه است که نشان می دهد که تنها طبقه کارگر رسالت آنرا دارد که به این دور وحشتناک و سیاه، تجمع ثروت در قطبی و گسترش فقر در قطب دیگر خاتمه دهد. جهانی شدن سرمایه نشان می دهد که آزادی ملی با مبارزه علیه سرمایه جهانی گره می خورد و این بخشی جدا ناپذیر از مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه است.

همین روند جهانی شدن مبارزه و پیوند روشنی را بین منافع مشترک مردم ممالک تحت سلطه و کارگران و زحمتکشان و مردم آزاده و دموکرات ممالک سرمایه‌داری بوجود می آورد. سرنوشت نهائی خلفهای ستمکش با پرولتاریای جهانی پیوند می خورد و این دو مبارزه باید به موازات هم به پیش رود. جهانی شدن سرمایه یعنی تشدید تضاد امپریالیستها، تشدید تضاد میان دسته بندیهای امپریالیستی و انحصارات، یعنی تلاش برای تقسیم جهان و تقسیم مجدد آن از طریق زور و ارتجاع جهانی. کشتار پلیس ایتالیا آن جامعه‌ایست که سران هشت کشور آرزوی استقرار آن را دارند. جامعه‌ای که پلیس مجاز باشد بر روی تظاهرات مردم معترض و خواستهای حق طلبانه آنها اسلحه بکشد و کوچکترین اتفاقی هم برایش نیفتد.

حزب کار ایران در کنگره اول خود در حدود یک سال و اندی پیش چنین نوشت: "ایجاد انحصارها، برای تصاحب کامل بازار، تدارک جنگ اقتصادی و سرانجام نظامی خواهد بود. امپریالیستها ناچارند به این راهی که سرمایه پیش پای آنها گذارده است رهسپار شوند. توسعه طلبی امپریالیستها، از نیاز آنها به صدور سرمایه و کسب بازارهای مواد اولیه و فروش کالا برمی خیزد. این توسعه طلبی در ممالک زیر سلطه به دموکراسی منجر نمی شود، بلکه برعکس به تقویت ارتجاع داخلی انجامیده تا امکان بی درد سر کسب سود حداکثر را برای سرمایه‌های امپریالیستی فراهم کند. امپریالیسم مترادف با ارتجاع است. این سیاستها در سراسر جهان مقاومت مردم را بهمهرا دارد و منجر به این خواهد شد که جنبشهای ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه اوج گرفته و افشار زیادی از مردم را که خانه خراب شده‌اند در بر بگیرد. تجربه ممالک جنوب شرقی آسیا و آمریکای لاتین در مقابل ماست. امپریالیسم با غارت ممالک تحت ستم از این امکان استثنائی برخوردار است که بخشی از طبقه کارگر را در ممالک متروپل تطمیع کرده و بفریبد. امپریالیسم از طریق دادن دستمزدهای بالا و ایجاد سطح زندگی مرفه، قشری از اشرافیت کارگری ایجاد می نماید. این قشر فربه، پایگاه مادی سوسیال دموکراسی و ریزویونیسم در جنبش کارگری است. دوران کنونی که ما در آن زندگی می کنیم دوران افول امپریالیسم و سرآغاز انقلابات آزادبخش نوین و سوسیالیستی است."

این پیشگویی اکنون در مقابل ماست.

حتی مردم ممالک امپریالیستی نیز پیا می خیزند و در مقابل افسارگسختگی سرمایه جهانی به مقاومت دست میزنند. پیروزی سرانجام از آن این مبارزه است.

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

شارون...

دید. صهیونیسم دشمن صلح است، جنگ طلب است و با بازی ریاکارانه با کلمات میخواهد جنایات مشمنز کننده خود را بیای مردم آواره و تحقیر شده و زیر سلطه فلسطین بنویسد. شخصیت‌های سیاسی جهان، دولتمردانی که برای دستگیری میلسویچ به عنوان جنایتکار جنگی سینه چاک می‌کردند خواستار رسیدگی به جنایات اسرائیل و شخص آریل شارون نیستند و این جنایات بربرمشانه را زیر سیلی در می‌کنند زیرا جنایتکار بزعم آنها کسانی هستند که یوغ بردگی امپریالیسم و صهیونیسم را به گردن نمی‌گیرند.

حزب کار ایران (توفان) همواره از حقوق حقه مردم فلسطین حمایت کرده است. اخیراً با آمدن شارون به فرانسه حزب ما در تظاهراتی که به ابتکار رفقای فرانسوی برگزار شده بود شرکت کرد و متن اطلاعیه این رفقا را مورد تأیید قرار داد. ما در پایان این مقاله متن این اعلامیه را به نظر خوانندگان توفان می‌رسانیم. قبل از آن لازم می‌دانیم شمه‌ای در مورد شخصیت‌های صهیونیسم که سیاست تجاوزکارانه اسرائیل را ادامه داده و خواب تسلط بر سرزمینهای فرات و دجله تا رودخانه نیل و سوریه و جبال آرات را می‌بینند بنویسیم تا روشن شود که اسرائیل هرگز بفکر صلح در منطقه و تأیید حقوق مردم فلسطین نیست. اسرائیل کلیه قطعنامه‌های سازمان ملل متحد را که بافشاء وی منجر شده است رد کرده و به اجرای آنها گردن نهاده است. اسرائیل کشوری متجاوز و خطرناک در منطقه است. نیروهای مترقی ایران نیز باید این مرکز ضد انقلاب را افشاء کنند. البته اسرائیل سعی می‌کند شخصیت‌های اپوزیسیون ایران را در خدمت خود بگیرد، در سازمانهای اپوزیسیون نفوذ کند، به برخی کمک مالی رساند تا بتوانند نظریات انحرافی خود را که مانند سم هستند به بدن جنبش انقلابی ایران فرو کنند. اسرائیل همدست نیروهای ضد انقلاب در ایران است و عجیب نیست اگر از هم اکنون در فکر رخنه در سازمانهای اپوزیسیون ایران باشد. جای شگفتی فراوان است که بسیاری مطبوعات خارج کشور از افشاء اسرائیل و جنایات وی و حمایت از مردم فلسطین دست کشیده‌اند. مردم ایران باید با نظر موشکافانه خود این نوع سازمانها و اعمال و رفتار آنها را تعقیب کنند تا در جریان این مبارزات سره از نا سره تمیز داده شود. حال کنکاشی در تاریخ بنمائیم.

آلبرت اینشتین بزرگترین دانشمند بزرگ فیزیک در قرن بیستم و دوست اتحاد شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۴۸ هنگامیکه مناخم بگین به رهبری حزب "آزادی" (خروت) که یک حزب فاشیستی و صهیونیستی بود رسید بیان کرد: "سازمان "خروت" که حزب مناخم بگین است، مظهري از مغرب‌ترین اصول

فکری عصر ما و غیر انسانی ترین جهت گیری ایدئولوژیک برای دولت نوحاسته اسرائیل است. پذیرفتنی نیست که کسانی که در سطح جهانی با فاشیسم مبارزه می‌کنند، در صورت آگاهی واقعی بر دیدگاههای سیاسی آقای بگین با نهضتی که او نماینده آن است همفکری یا همکاری کنند، زیرا این سازمان یک حزب سیاسی است که شباهت فراوانی با احزاب نازی و فاشیست دارد، چه از حیث ترکیب حزبی، چه از لحاظ جاذبه‌های که برای توده‌های متعصب و مغز شونی شده دارد. اعضای این حزب همان گروه سابق تروریستی ایرگون هستند که افراطی‌ترین سازمان تروریستی و دست راستی یهود در فلسطین بود (حزب ایرگون مسئول قتل عام مردم عادی در دهکده فلسطینی دیریا سین بود-توفان) "بیانیه مشترک آلبرت اینشتین و هانا آرنت در هفته نامه نیوزویک و تایم ۴ دسامبر ۱۹۴۸).

داوید بن گوریون **David Ben Gurion** بنیان گذار دولت اسرائیل و نخستین نخست وزیر این کشور در نامه ای به "ختم گوری" شاعر معروف اسرائیل در سال ۱۹۶۳ نوشت: "نخستین باری که سخنرانی مناخم بگین را از رادیو شنیدم، بی اختیار احساس کردم که دارم عریبه‌های هیتلر را می‌شنوم. البته تردید ندارم که او از هیتلر متفر است، ولی این نفرت مانع آن نمی‌شود که روحیه خودش نیز روحیه‌ای هیتلری باشد، زیرا وی آدمی است که از فرق سر تا نوک پا بر مدل واقعاً هیتلری ساخته شده است، و آماده است بخاطر تکمیل مرزهای کشورش همه عربهای درون این مرزها را بکشد. اگر روزی این مرد زمام حکومت را بدست بگیرد، هويت اخلاقی و انسانی اسرائیل بکلی تباہ خواهد شد" (نقل از روزنامه **Israelleft** ۱۵ ژوئن ۱۹۷۷).

مناخم بگین **Menaghem Begin** با ائتلاف دست راستی لیکود در ۱۷ مه ۱۹۷۷ در اسرائیل زمام امور را بدست گرفت و از هیچ جنایتی برای توسعه اسرائیل و قتل عام مردم فلسطین برای رسیدن به "ارض موعود" خودداری نکرد، ولی بر خلاف نظر آقای بن گوریون امپریالیسم و صهیونیسم به این فاشیست آدمخوار و قاتل هزاران نفر مردم فلسطین و مسئول بی‌خانمانی میلیونها نفر آواره فلسطینی جایزه صلح نوبل تقدیم کردند. جایزه صلح نوبل نه تنها از تباہی اخلاقی و ضد بشری صهیونیسم نکاست آبروی جایزه نوبل را نیز که وسیله فریب امپریالیستی است بر باد داد و آنرا برای همیشه از درجه اعتبار انداخت.

دکتر برونو کرایسکی **Dr. Bruno Kreisky** رئیس جمهور یهودی الاصل سابق اتریش در مصاحبه‌ای با هفته نامه آلمانی اشترن **Stern** در ۱۸ اوت ۱۹۸۳ در مورد همین آقای مناخم بگین اظهار

داشت: "اگر ایدئولوژی و سیاست اسرائیل باید این باشد که آقای بگین ارانه می‌دهد، من با آنکه خودم یهودی هستم ترجیح می‌دهم مطلقاً با چنین اسرائیلی سر و کار نداشته باشم".

نگفته روشن است که کسی آقای کرایسکی یهودی و سرمایه‌دار اتریشی را نمی‌تواند به یهودی ستیزی متهم کند.

حال که مناخم بگین را شناختید و فکر می‌کنید از وی خبیثتر، وحشی‌تر، آدمخوارتر کسی پیدا نمی‌شود خوب است به اظهار نظریات زیر مراجعه کنید.

آریل شارون نخست وزیر کنونی اسرائیل را حتماً می‌شناسید وی از افراد برجسته حزب "لیکود" است و می‌گویند نظریاتش از مناخم بگین و اسحاق شمیر بر مراتب افراطی‌تر است. وی کسی است که نقشه حمله و استقرار در لبنان را طراحی کرد و با همدستی فلالانزیستهای لبنانی به کشتار آوارگان فلسطین در اردوگاههای صبرا و شتیلا پرداخت. فلالانزیستها روزها در این دو اردوگاه پیر و جوان را از دم تیغ شمیر خویش می‌گذرانند و آریل شارون با دستکشهای سفید ناظر آنها بود و وسایل زاحتی قاتلین را فراهم می‌کرد. آقای شارون چند سال بعد در مصاحبه با اورینانا فالاجی **Oriana Fallaci** روزنامه نگار مشهور ایتالیائی گفت: "از اینکه ما حالا در خاک لبنان هستیم تعجب نکنید، ما هنوز جز قسمت کوچکی از کارمان را انجام ندادیم" (نقل از هفته نامه ایتالیائی **Europeo** چاپ میلان ۲۸ اوت ۱۹۸۲).

وقتی اورینانا فالاجی از وی پرسید که آیا قصد ندارید سرزمینهای اشغالی را پس دهید گفت: "می‌پرسید که آیا خیال نداریم این اراضی (منظور اشغال شده است-توفان) را پس بدهیم؟ بنظرم شوخی می‌کنید. شما می‌توانید چیزی را پس دهید که مال خودتان نباشد. ولی یهودا و شمرון از هزاران سال پیش مال ما بوده‌اند و هستند. غزه هم همینطور".

روزنامه لوموند **Le Monde** در ۱۵ نوامبر ۱۹۸۵ نقل از مناخم بگین که اکنون معروف حضور شما می‌باشد و باعث تباہی اسرائیل شده است، در مورد آریل شارون چنین نقل کرد: "آریل شارون به عنوان یک ژنرال سرداری درخشان، و به عنوان یک موجود انسانی آدمی نفرت‌انگیز است". این اعتراف مناخم بگین جنایتکار در مورد آریل شارونی که امروز در راس دولت اسرائیل قرار گرفته باندازه کافی گویای ماهیت وی است. وقتی آدمخواری بنام مناخم بگین آریل شارون را نفرت انگیز می‌نامد هرگز نمی‌توان وی را به یهودی ستیزی منتسب کرد.

با علم به این حقایق است که حزب کار ایران (توفان) در فعالیتهای افشاءگرانه علیه اسرائیل صهیونیست ادامه در صفحه ۱۰

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

شارون...

شرکت می‌کند و از حقوق مردم فلسطین دفاع می‌نماید. رفقای فرانسوی متنی را که ذیلاً با آن آشنا خواهید شد، مبنای توافق حداقلی قرار دادند که محصول یک اقدام دستجمعی و دامنه‌داری است که از دل بحث‌ها و جدل‌ها بنیاد میان جریان‌های مختلف بیرون آمده است. در یک کلام، متنی است قراردادی. عنوان آن چنین است: **"در جهت پشتیبانی از حقوق مردم فلسطین و بخاطر صلح عادلانه و پایدار"**

حزب ما (منظور حزب کمونیست کارگران فرانسه - توفان)، با رعایت منافع حیاتی خلق فلسطین و بخاطر بسیج هر چه بیشتر نیرو، در کارزاری که برای حصول آن بعمل آمد، شرکت کرد. پس طبیعی است که ما از این متن و هم از انتشار آن در سطح جهانی حمایت نمائیم. در این راستا، ما از پشتیبانی احزاب برادر و شماری از سازمان‌های دوست نیز، برخورداریم. از قضا راه پیمائی روز ۵ ژوئن هم که بر علیه دیدار رسمی شارون از فرانسه در پاریس صورت گرفت، بر مبنای همین متن بوده است. هیچ بعید نیست که در مراحل بعدی - حتی با امضاهای بیشتر، در سطحی باز هم گسترده‌تر پیگیری شود. بهمین خاطر ما از خوانندگان خود می‌خواهیم که برای رسیدن باین مقصود از هیچ کوششی دریغ نکنند.

بعد از سال‌ها امیدواری اینک یکبار دیگر خاور نزدیک در آستانه یک شورش قرار گرفته است. چون مجدداً دولت اسرائیل بر علیه مردم فلسطین جنگ براه انداخته است. این جنگ و از بعد از توافقات اسلو باین طرف، باعث گردیده تا همه امکانات تاریخی برای حصول یک صلح پایدار بشدت کم‌رنگ شوند. دلایلی هست مبنی بر اینکه دولت اسرائیل و با هر کابینه‌ای همواره از قبول مذاکراتی بر پایه احترام متقابل، دو جانبه و برابر در چارچوب حقوق جهانی سرباز زده است، بر عکس هنوز سرزمینهای اشغالی را تخلیه نکرده، بر میزان خانه سازی در این سرزمینها افزوده و با خشونت ساکنانش را در محاصره خود گرفته است. حتی با تشکیل دولت اتحاد ملی شارون - مخلوطی از نمایندگان سیاسی راست افراطی، نژاد پرست و جنگ افروز و وزیرایی از حزب کارگر، آگاهانه سیاستی تعرضی‌تر در پیش گرفته است، نوار غزه و کرانه غربی رود اردن را محاصره کرده، شهرها و روستاها را محاصره و بمباران کرده - حتی بر سر ساکنان اردوگاه پناهندگان نیز بمب ریخته است -، به مناطق تحت کنترل فلسطینها تجاوز کرده، خانه‌سازی جدید و تصرف مجدد سرزمین و سر به نیست کردن مسئولان سیاسی

فلسطینها با نقشه قبلی و...

در ماه سپتامبر ۲۰۰۰، وقتی تمام مردم - خاصه جوانان - بخاطر استقلال و آزادی و عدالت بپاخاستند، ارتش اسرائیل با خشونت و وقاحت تمام در برابر آنها ایستاد. در این سرکوب، صدها مرد و زن و کودک خرد سال - اکثر فلسطینی - جان خود را از دست داده، بیش از ۲۰.۰۰۰ نفر مجروح و قریب ۳۰۰۰ نفر و شاید برای همیشه دچار نقص عضو شدند. ما این خشونت بر علیه مردم غیر نظامی را بشدت محکوم می‌کنیم. ناگفته نماند که دولت اسرائیل، با حمله به لبنان قدم بزرگتر دیگری هم در این فاصله بر داشته است. البته در اسرائیل طرفداران صلح هم حضور دارند. ما باین نیروها و بخاطر فعالیت در این شرایط دشوار درود می‌فرستیم و می‌دانیم که فعالیت آنها در ارتباط با راه حل‌های صلح آمیز و عادلانه بیداری ذهن بیشتری بوجود خواهد آورد. چون غیر از این، هیچ راه حل دیگری برای نیل بیک صلح عادلانه و پایدار وجود ندارد. ولی بشرطی که تمام قطعنامه‌های سازمان ملل متحد کاملاً باجرا در آیند. چون صلح و امنیت تمام خلیقهای منطقه در گرو همین امر است. اسرائیل باید تمام سرزمینهایی را که از سال ۱۹۶۷ میلادی در اشغال خود دارد تخلیه کند، بموجب قطعنامه‌های سازمان ملل ببازگشت همه پناهندگان فلسطینی گردن بگذارد، حق مردم فلسطین برای تاسیس یک دولت مستقل در کرانه رود اردن و نوار غزه را بپذیرد - دولتی با اورشلیم شرقی به عنوان پایتخت - در این راستاست که ما از رهبران اتحادیه اروپا و از دولت فرانسه می‌خواهیم تا اقدامات لازم را بعمل آورند. از آنها می‌خواهیم، برای اینکه رهبران اسرائیل باجرای قطعنامه‌های سازمان ملل تن دهند، برای اینکه به خواست سازمان آزادیبخش و سازمانهای دیگر و کل جنبش ملی فلسطینی‌ها فوراً گردن نهند، حداکثر فشار را به آنها وارد آورند و با استفاده از امکانات دیپلماتیک در جهت استقرار یک نیروی بین‌المللی در محل، بخاطر حمایت از مردم فلسطین اقدام نمایند. از آنان می‌خواهیم تا برای تحقق مطالبات فوق به تحریمهای اقتصادی و حقوقی و فشارهای دیگر توسل جویند و نگذارند که اسرائیل مادام که بحقوق مردم فلسطین تجاوز می‌کند، در اتحادیه اروپا حضور یابد. برای حصول سریعتر این مطالبات است که از همه دموکراتها برای شرکت در یک راه پیمائی بزرگ دعوت می‌کنیم.

اولین امضاء کنندگان عبارتند از: انجمن همبستگی فرانسه و فلسطین، انجمن تبادل فرهنگی میان فرانسه و فلسطین، انجمن اقدام چاد برای وحدت سوسیالیستی، انجمن فلسطینهای مقیم فرانسه، بلوک

چپ پرتقال (واحد فرانسه)، انجمن مبارزه برای حق بازگشت، شورای ارتباط با دانشگاه های فلسطین، کنفدراسیون سراسری کار (ث ژت)، شورای همبستگی استان پاریس، انجمن هماهنگی زنان برای حمایت از فرزندان فلسطین، انجمن آموزش صلح، فدراسیون وحدت سندیکائی، فدراسیون تونسی‌ها برای حقوق شهروندی، انجمن فرانسوی - فلسطینی جنوب پاریس، گروه جوانان کمونیست انقلابی، انجمن آترناتیوها، جمعیت کمونیست انقلابی، جامعه حقوق بشر، جنبش بورکینابه برای حقوق بشر و خلیقها (واحد فرانسه)، جنبش ضد نژاد پرستی و دوستی خلیقها، جنبش جوانان کمونیست فرانسه، حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست کارگران فرانسه، سازمان احیاء حزب کمونیست ایتالیا (واحد فرانسه)، انجمن دیدار مترقی یهودیان، آموزش و پرورش جنوب، پست و تلگراف جنوب، اتحادیه سراسری دانشجویان فلسطین، اتحادیه یهودیان فرانسوی برای صلح، سبزه‌ها، فلسطین ۳۳ (بوردو)، حزب کار ایران (توفان). تظاهرات عظیمی بر ضد سیاست ضد انسانی اسرائیل با بیش از ۵ هزار نفر با موفقیت برگزار شد.

تاریخ نشان داده است که زور و قلدری و ستمگری به جایی نمی‌رسد. آریل شارون قدرتمندتر از هیتلر نیست. خلیقهای جهان پوزه هیتلر آلمانی را به خاک مالیدند و دیر نیست که هیتلر اسرائیلی را نیز به زباله‌دان تاریخ بفرستند.

اطلاعیه‌های منتشر شده از طرف حزب کار ایران در هفته‌های اخیر

- گرامی باد قیام انقلابی ۱۸ تیر ۷۸ علیه استبداد و خفقان اسلامی

مورخ ۱۸ تیر ماه ۱۳۸۰

- پیروز باد پیکار کارگران جامکو و شادان پور علیه سرمایه‌داران

مورخ ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۰

- اعتراض متحد کارگران سه کارخانه نساجی در اصفهان

مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۰

در رابطه با قتل عام زندانیان سیاسی

شهریور ۶۷

جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

تقسیم بالکان...

کردن آن به شرایطی که کسی برای پیدایش و حفظ آن تضمینی نمی‌دهد بهانه نیست تا وضع به همین منوال کنونی پیش رود؟ مگر در حمله به یوگسلاوی تضمینی وجود داشت که سربازان ناتو کشته نشوند، پس چرا آنجا از این شرط و شروطها طرح نبود؟ لیکن اگر این شرایط دلخواه پیدا شود، آنوقت ناتو ۳۰۰۰ سربازش را برای نظارت به آنجا می‌فرستد.

اوجکا گرچه خواست تدریس زبان آلبانی را در مدارس مطرح می‌کند لیکن اهداف دیگری را در سر دارد که از حد ادعایش فراتر می‌رود. تمام تاریخچه عملکرد این جریان نشان می‌دهد که اوجکا ماموریت دیگری در منطقه بالکان دارد.

ناتو اعلام کرده است که به مجرد اینکه آتش بس اعلام شود حاضر است ۳۰۰۰ سرباز خود را برای نظارت بر آتش بس به منطقه بفرستد. ولی این آتش بس هیچگاه بسته نمی‌شود. زیرا آمریکا و انگلیس مخالف آتش بس هستند و می‌خواهند تجزیه یوگسلاوی را به رهبری امپریالیسم آمریکا کامل کنند و نفوذ آلمان را که مشوق تجزیه یوگسلاوی بود خستی نمایند. وگرنه چگونه ممکن است که یک جریان تروریستی و اوپاش که با پول آلمانها بوجود آمد قادر باشد بدون حمایت ناتو و آمریکا به حیاتش ادامه دهد. اسلحه از کجا می‌آورد؟ چگونه موشک ضد تانک و ضد هواپیما در کنار هزاران مسلسل و طمانچه در اختیار این گروه قرار دارد. مگر چنین وسائلی را از بقالی سر کوچک خرید و بدون نظارت از همه مرزهای زمینی و هوایی به دست اوجکا رسانید؟ همین چندی پیش بود که باصطلاح آنها را خلع سلاح کردند ولی از قدرت نظامی و تحرک آنها ذره‌ای کاسته نشده است. مجله آلمانی زبان اشپیگل مورخ ۲۰۰۱/۷/۳۰ حال که اختلافات اروپا برپه‌ری آلمان و امپریالیسم آمریکا تشدید شده است سر به تاله باز کرده و افشاء می‌کند که: "مبارزان اوجکا در گذشته توسط مریبان آمریکائی و بریتانیائی در اردوگاههای آلبانیائی برای مبارزه علیه سربازان میلوسویچ در کوزوو تعلیم می‌گرفتند. هیچکس بهتر از "سی.ای.ا." CIA بازیگران مهم و باقت فرماندهی اوجکا و همچنین تحویل دهندگان اسلحه و کمک‌های مالی به آنها را نمی‌شناسد. "سیا" بصورت جنی پلیس مخفی اوجکا را نیز بصورت شعبه خود در آورده است."

در ماه فوریه که اوجکا حملات خود را زیر نظر آمریکا بر علیه مقدونیه آغاز کرد رئیس جمهور مقدونیه بشدت عصبانی شد و سربازان آمریکائی حافظ "صلح" را منهدم کرد که آنها به حداقل سیصد نفر از تروریستهای آلبانی که آنها را می‌شناختند اجازه داده‌اند بدون کوچکترین مانعی به مقدونیه حمله کنند. حتی وزیر جنگ آلمان آقای شارپینگ که نقش ریاکارانه وی در آتش زدن جنگ یوگسلاوی روشن شده است به این بازی آمریکائیها حمله کرد.

همان مجله می‌نویسد: "بزرگترین غفلت اتحاد این بود که در تحت نفوذ واشنگتن با مبارزان استقلال طلب اوجکا در هنگام حملات هوایی به صربها بمنزله متحد برخورد کرد. سران ارتش آلمان در میان خود از دوست بازی بی‌وقفه‌ایکه از سال ۱۹۹۹ پدید آمده است شکایت می‌کنند.

بعنوان مثال کوزوو: اوجکا مجاز نبود پس از ورود سربازان حافظ صلح هزاران تفنگ، طمانچه، و ضد تانک را مخفی کند. سربازان آلمانی که بشدت علیه افراد اوجکا که علیرغم

منوعیت حمل سلاح، اسلحه حمل می‌کردند اقدام کردند از بالا از این کار منع شدند. فرماندهان ندا را رساندند که این کار با خط مشی ناتو در تناقض است."

مجله وزین اشپیگل که هیچ تعلق خاطر به "توفان" ندارد، بیکباره فاش می‌کند: "فرمانده کل سابق اوجکا" هاشیم تحاجی Hashim Thaci که دست نشانده وزیر امور خارجه اسبق آمریکا خانم مدالین آلبرایت بود، چند هزار مبارزان خود را در باصطلاح ارتش حمایتی(با علامت اختصاری KPC) گرد آورده بود یک نوع امداد فنی بود که رسماً باید در ساختن خانه‌های خراب شده کمک می‌کرد.

هر قدر فرماندهان ارتش آلمان همگی را از چنین رفتاری با اوجکا که سازمانی زیرزمینی بود منع می‌کردند آمریکائیها با آنها لاس می‌زدند. فرمانده کل آمریکائی ارتش ناتو در اروپا آقای وسلی کلارک Clark Wesley اعلام خطرهای مرکز فرماندهی ناتو در پرشتیا را مرتباً نادیده می‌گرفت. آلمانها که تا دیروز خودشان در چارچوب منافع استراتژیک خود در تجزیه یوگسلاوی سر از پا نمی‌شناختند و ممالک جدید التاسیس بالکان را به وابستگان خود بدل کردند. همان آلمانی‌هاییکه از اوجکا "جنش آزادیبخش ملی" ساختند و آقای هاشیم تحاجی را که مورد تعقیب پلیس بود برای امضاء قرارداد راهپولیه سیخ کرده بودند، بیکباره که دارند بازی را در یوگسلاوی می‌بازند و آمریکائیها به مناطق نفوذ آنها دست درازی کرده و به کشور آلبانی بزرگ بمنزله پایگاه جدید امپریالیسم آمریکا در بالکان فکر می‌کنند و به اوجکا به عنوان ابزار این سیاست نیاز دارند. بناگهان دست اوجکا را رو می‌کند و وی را ساخته و پرداخته "سیا" معرفی می‌نمایند و می‌گویند آنها شاهد بوده‌اند که در مناطق غیر نظامی میان مقدونیه، صربها و کوزوو، به علت بی‌توجهی عمدی سربازان آمریکائی مسئول نظارت، جوانان مشکوک کوزوونی مشاهده شده‌اند که: "که منطقه را به میدان خرید و فروش اسلحه، مواد مخدر و فروش دختران بدل کرده‌اند که زیر رهبری اوجکا" و مافیا صورت می‌گیرد. یکباره یک باصطلاح "ارتش آزادیبخش پرشوا" روستاهای "مدوجا" و "بویانواک" را اشغال کرده و اهالی صرب آنجا را بیرون ریخته و این روستاها را به کوزوو ملحق کردند."

ایس سنختان مجله اشپیگل از قول آقای راینهاردت Reinhardt فرمانده آلمانی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل است. این کلمات ساخته "توفان" نیست علیرغم اینکه "توفان" در همان آغاز اختلافات در بالکان آینده این وضعیت را پیشگویی کرد و نقش آلمان، آمریکا، و ماهیت اوجکا را بر ملا نمود.

بنا بر گزارش آلمانها، آمریکائیها در مناطق نظارت خود عمال اوجکا را خلع سلاح کرده و وقتی از مناطق نظارت آنها خارج می‌شوند مجدداً اسلحه‌های توتی را در اختیار آنها می‌گذارند. این است که اوجکا همواره مسلح است و خواستهای خود را مرتب ارتقاء می‌دهد. آمریکا می‌خواهد پای آلمانها را به جنگ یوگسلاوی بکشاند و کمر آنها را خورد کند. سیاست امپریالیستی دولت آلمان با بن‌بست مسخره‌ای روبرو شده است. هر روز سخن بر سر اعزام سربازان آلمانی به مقدونیه است مشروط بر اینکه تیراندازی نشود و آتش بس اعلام گردد. ولی آمریکائیها اوجکا را مسلح و تشویق به تیراندازی می‌کنند. برای دولت آلمان یا راه درگیری وجود دارد که تیر خلاص است و با اینکه از مناطق نفوذ خود بفتح آمریکا و انگلیس عقب بنشینند.

اوجکا فقط دست دراز شده امپریالیسم آمریکا در منطقه است. آمریکائیها حتی حلقه محاصره ارتش مقدونیه بدور اوجکا را برای فرار دادن آنها شکافتند و نه تنها ۴۰۰ اوجکائی را در اتوبوسهای سازمان ملل افرار دادند بلکه ده آمریکائی را که مریی عملیاتی آنها بودند نیز به گفته منابع آلمانی فراری دادند. ارتش مقدونیه شکایت می‌کند که اسلحه‌های بدست آمده از عمال اوجکا دارای نمره سری ناتو هستند. یعنی آمریکائیها اسلحه‌های ناتو را در اختیار اوجکا قرار می‌دهند تا کشتار کنند. ارتش مقدونیه حلقه‌های فیلم‌هایی به کف آورده که از هلیکوپترهای ناتو برداشته شده‌اند و در آنها مواضع نیروهای مقدونیه مشخص شده و در اختیار اوجکا قرار داده شده‌اند. استاد انکار ناپذیری توسط آلمانهای عصبانی منتشر شده که حاکمی از نقش موزیانه امپریالیسم آمریکا در بالکان است. همین چند روز پیش اهالی مقدونیه را تحریک کردند تا مسجد آلبانیهای مقیم مقدونیه را آتش بزنند، این روش شناخته شده انگلیسها و آمریکائیها در نزاع بین هند و پاکستان، مسئله کشمیر، در تدارک کودتای ۲۸ مرداد برای جلب ملاحا علیه حزب توده و نظایر آنها بود، آنها قصد دارند منطقه را بی‌ثبات کنند و با دامن زدن به جنگ مقدونیه و کوزوو آلبانیها و کشیدن پای اروپائیها به آنجا سیاست خود را عملی سازند. شکست اروپا، سربلندی آمریکا و به قول ویلی ویمبر Willy Wimmer نماینده مجلس از طرف حزب دست راستی دموکرات مسیحی در آلمان هدف استراتژیک آمریکائیها این است که یک آلبانی بزرگ که آلت دست خودشان باشد در بالکان ایجاد کنند. نقش امپریالیسم آمریکا و سردرگمی اروپا را فقط از این طریق می‌شود توضیح داد. همان نشریه می‌نویسد که در عین اینکه متحدین آمریکا و ناتو حق استفاده از ماهواره‌های ارتباطی آمریکا را ندارند، و روسها و سازمانهای جاسوسی نیز تاکنون موفق نشده‌اند به این اطلاعات دست یابند، اوجکا خط مستقیم ارتباط از طریق این ماهواره را در اختیار دارد و می‌داند که چه موقع و به کجا باید فرار نماید. البته آمریکائیها و انگلیسها امواج ارتباطی ناتو و آلمانها را کنترل کرده و با جاسوسی آنرا در اختیار اوجکا می‌گذارند.

جنگ بیرحمانه‌ای در بالکان بر سر تقسیم مناطق نفوذ در گرفته است. جنتایکاران واقعی آزادند و راست راست راه می‌روند. و صدها هزار نفر در خون و فقر خود می‌غلتنند تا منافع اقتصادی و سیاسی امپریالیستها حفظ گردد. کنترل بالکان کنترل راه ورود مواد انرژی‌زا از آسیا به اروپا از راه زمینی است.

جنگ یوگسلاوی آموزش بزرگی است تا چهره ریاکارانه امپریالیسم و دروغهای وی را بهتر بشناسیم. این جنگ نشان داد که شعار حق تعیین سرنوشت خلقها فقط و فقط در یک مبارزه ضد امپریالیستی و انقلابی مقدور و مترقی است در غیر این صورت شعاری در خدمت تجزیه و از بین بردن استقلال ممالک و برای توسعه مناطق نفوذ امپریالیستهاست. هرگونه شونیس احمقانه و بیگانه نسبت به واقعیات زندگی مردم و ناسیونالیسم کور و ضد انقلابی فقط می‌تواند در دوران کنونی به فاجعه بدل شود. از این فاجعه امپریالیسم شاد می‌گردد و جواز ایجاد فاجعه را نیز از دادگاه رسیدگی به جرایم جنائی جنگی در لاهه گرفته است.

پرداخت فوری و بدون قید و شرط حقوق معوقه کارگران!

جهانی شدن سرمایه با زور اسلحه

کنترل می‌کرد، یادداشت بر می‌داشت و در اختیار پلیس ایتالیا قرار می‌داد تا از ورودشان به خاک ایتالیا ممانعت کنند. پلیس آلمان از حرکت ۵ اتوبوس که عازم ایتالیا برای شرکت در تظاهرات بودند جلوگیری کرد و به روی خود نیارود که این کار خلاف قانون اساسی آلمان است که آزادی رفت و آمد و سکونت را تضمین می‌کند. در ایستگاههای قطار راه آهن مأمورین ضد تروریست آلمان از سوار شدن افراد با قیافه‌های چینی؟! به قطارهای عازم میلان ممانعت می‌کردند. پلیس آلمان به خانه ۷۹ نفر افراد "مشکوک" مراجعه کرد و آنها را از رفتن به ایتالیا منع نمود. ۸۱ نفر را وادار کرد که هر روز خود را به پلیس محلی معرفی کنند.

پلیس جهانی در خدمت نظم نوین جهانی و علیه تظاهرات بزرگ بین‌المللی مردم جهان در "جنوا" بسج شده بود. ارتجاع جهان با خشونت خود را برای مقابله اعتراضی مردم از ملت‌های گوناگون و از سراسر پنج قاره از استرالیا تا کانادا، در ایتالیا آماده کرد. این اقدامات نه تنها نشانه همدستی ارتجاع جهانی است، نشانه آن است که پراحتی می‌شود حقوق اساسی و مصرحه در قانون اساسی این کشورها را پراحتی خوردن یک آب هویج بی اعتبار کرد.

بیکباره در حالیکه مرزها بر سرمایه‌ها گشوده می‌گردند. آنها را بر معترضین سرمایه می‌بندند، کنترل پلیسی حاکم می‌گردد، شرایط استثنائی برقرار می‌گردد و نام انسانها آزادهای را که مخالف نظم نوین جهانی هستند بنام خشونت طلب در رایانه برای تمام عمرش ضبط می‌کنند. دوربین برادر بزرگتر بکار می‌افتد.

سرمایه جز تمین کننده از دنیائی است که ۷ کشور بعلاوه یک (آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، کانادا، ژاپن و روسیه) در آینده برای همه جهان ترسیم می‌کنند. پلیس ایتالیا در مقابل تظاهرات چند صد هزار نفره، مجاز، از همه امکانات ممنوعه برای زیر پا گذاشتن قوانین مدنی ایتالیا سود جست و چند روز وضعیت جنگی در "جنوا" برقرار کرد. آنها حتی پس از خاتمه تظاهرات مانند پاندهای مافیائی به جستجوی خانه‌های "تیمی" پرداختند و شرکت کنندگان در ادامه در صفحه ۸

رفتار وحشیانه پلیس فاشیستی ایتالیا برهبری آقای سیلویو برلوسکونی که بصورت "دموکراتیک" بر سر قدرت آمده است، قتل کارلو گبولیانی Carlo Giuliani یکی از معترضین به جهانی شدن سرمایه را به دنبال داشت.

پدر کارلو بر سر جنازه فرزند بیست ساله‌اش در مراسم سوگواری مقابل مردم ایستاد و گفت: "من هیچ احساس همدردی از بالا از آقایان در قدرت نشنیده‌ام ولی خواننده‌ام که برلوسکونی به عبادت پلیسی رفته که مجروح شده است و به وی مرخصی هدیه کرده است."

وی اضافه: "کارلو پسر کوچکی با قلب بزرگ بود، از بیعدالتی بیش از هر چیز نفرت داشت... من نمی‌فهمم شاید واکنش وی در مقابل بیعدالتی بی حد و مرز، اغراق آمیز بود." پلیس و قوه قضائیه ولی مدعی‌اند که وی دارای سوء پیشینه است، در جیش جافو بوده، به پلیس توهین کرده، مقاومت کرده، نباید از وی فرشته ساخت، وی آشوبگر، بلوا کن، پانک، بوده است. همان اتهاماتی که بهر آزادیخواهی می‌زنند. زیرا هر عمل آزادیخواهی برای پلیس و قوه قضائیه سوء پیشینه است. شرکت در تظاهرات ضد نظم نوین جهانی نیز سوء پیشینه است. وی دارای سوء پیشینه است زیرا فریاد می‌زد: "شماها "سران" هشت نفر" ولی ما ۵.۹۹۹.۹۹۹.۹۹۹ نفر. کارلو نخستین جانباخته نمایشات اعتراضی علیه نظم نوین جهانی است ولی آخرین آن نخواهد بود.

هر کس که به قواعد بازی سرمایه‌داران تن در ندهد فاقد حقوق مدنی است و فرمان قتلش را صادر می‌کنند. آنها با برچسب "آشوبگران" آمادگی نظری را برای سرکوب آزادیخواهان که از حق بیان خود استفاده کرده‌اند فراهم می‌سازند. "آشوبگر" را باید با گلوله کشت، "آشوبگر" حتی بعد از اسارت، اسیر نیست، "آشوبگر" است، دارای حقوق مدنی نیست و باید وی را بر خلاف همه قوانین مدنی تا رمقش اجازه می‌دهد کتک زد و خونین نمود. شرکت کننده در نمایش اعتراضی به نظم نوین جهانی فاند هر گونه حقوق است. هدف ضربه‌های پلیس وحشی است که درجه خشونت خود را نشان دهد. پلیس آلمان نام اتوبوس، شماره و رنگ آن را که با معترضین نظم نوین جهانی عازم ایتالیا بود

Workers of all countries unit!

TOUFAN

توفان

Central Organ of the Party of Labour of Iran

Nr. 18, Sep. 2001

ادامه تقسیم مناطق نفوذ در بالکان

'اوجکا' UCK فعال است و مردم مقدونیه را در تتووو Tetovo میتاراند تا آن منطقه را برای آلبانی بزرگ آماده کند. مردم مقدونیه که جانشان از ریاکاری آلمانها، انگلیسها و آمریکائیها به لب رسیده است و دو روئی آنها را در تجزیه یوگسلاوی می‌بینند بارها علیه آنها تظاهرات کرده و سفارتخانه‌های آلمان، انگلیس و آمریکا را سنگ باران نموده‌اند. جنگ ناتو و امپریالیستها علیه سر زمین مستقل یوگسلاوی، عضو رسمی سازمان ملل متحد، عضو رسمی شورای امنیت و همکاری اروپا به گزارش مطبوعات از همان آغاز توطئه تجزیه یوگسلاوی ۳۰۰ هزار قربانی داشته است. ترور 'اوجکا' و قتل عام مردم تتووو می‌تواند مجدداً دامنه جنگ را در یوگسلاوی گسترش دهد و قربانیان بیشتری طلب کند. دول اروپائی اظهار می‌کنند که قوای ناتو زمانی برای حفظ آرامش به مقدونیه وارد خواهد شد که آتش بس بین طرفین برقرار شود و طرفین حل مسایل را بر اساس مذاکرات سیاسی و نه نظامی پذیرفته باشند. به سخن دیگر ناتو زمانی وارد منطقه مقدونیه می‌گردد که تیری خالی نشود که جان سربازان اروپائی را به خطر اندازد. البته در یوگسلاوی که هنوز مرکب قرارداد تفاهم قبلی خشک نشده کار جنگ را از نوع سر می‌گیرند هیچ تضمینی برای پیدایش چنین شرایطی نخواهد بود. آیا این سیاست عدم مداخله و یا وابسته ادامه در صفحه ۱۱

با کمال تأسف و انزجار باخبر شدیم که رفیق مارینو بی - Marino Bez - مسئول روابط بین‌المللی و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کار جمهوری دومینیکن به دست عوامل سرمایه کشته شده است. جسد این رفیق گرامی روز ۱۲ اوت سال جاری در مرز میان دو کشور اکوادور و کلمبیا پیدا شده است. توفان این ضایعه بزرگ را به بازماندگان این رفیق، حزب کمونیست کار جمهوری دومینیکن و به کلیه کمونیست‌ها تسلیت می‌گوید.

سایت توفان در شبکه اینترنت: www.toufan.de نشانی پست الکترونیکی: toufan@toufan.de

سخنی با خوانندگان
ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، استاد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود باور داریم و به این مساعدها، هر چند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

توفان بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTONR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران